

طبق اعلامیه تاریخی (۱۸ فروری مطابق ۲۹ دلو ۱۳۸۱).

اینک بخشی دوم تسوید برنامه حزب کمونست واقعی افغانستان (مارکسیسم و رویزیونیسم) که کمیته وحدت جنبش کمونستی (م.ل.م) افغانستان ترتیب نموده است به دسترس رفقای گرامی گذاشته میشود. رفقا مکلف اند با احساس مسولیت انقلابی به دقت کامل مطالعه فرموده برخورد انتقادی نمایند. تا با ارایه نظرات انتقادی و اصلاحی رفقای عزیز در تکامل کیفیت بیشتر برنامه کمک مزید فراهم گردد.

مسوده برنامه و اساسنامه حزب کمونست واقعی علاوه بر اعضاه (کمیته وحدت...) به سایر منسوبین جنبش کمونستی (م.ل.م) کشور نیز تعلق میگیرد تا طبق اعلامیه قبلی سایر گروه ها سازمانها و افراد انقلابی جنبش نیز در این کار زار اصلاحی و انتقادی سهم فعال گرفته و برخورد نقادانه خوش را به اطلاعیه (کمیته وحدت...) برسانند تا به یاری آنها کمیته... بتواند برنامه و اساس نامه را به عالیترین کیفیت تدوین و به کنگره مؤسس حزب کمونست واقعی تقدیم نماید.

کمیته وحدت جنبش کمونستی (م.ل.م) افغانستان

۲ سنبله ۱۳۸۲ مطابق ۲۸ اگست ۲۰۰۳

مارکسیسم و رویزیونیسم

سال های ۱۸۴۸-۱۸۷۱ دوره ای حاد جهش های بزرگ و انقلاب ها بود که از یک طرف با از بین رفتن سوسیالیسم تخیلی ما قبل مارکس، رشد مارکسیسم، گسترش و استحکام اندیشه های آن میان طبقه کارگر قابل ملاحظه و چشم گیر شد، و از جانب دیگر احزاب مستقل پرولتری از قبیل انترناسیونال اول (۱۸۶۴ - ۱۸۷۲) و سوسیال دیموکراسی المان پا به عرصه وجود گذاشت. دوره بعدی (۱۸۷۲-۱۹۰۴) نسبت به دوره اول مسالیمت امیز بود که انقلابات بورژوازی در باختر به پایان رسیده و خاور هنوز بدانجا نرسیده بود. برای درهم شکستن مقاومت طبقات حاکمه ای مدافعین نظم کهن و فرتوت، مسانان بسط و استحکام اندیشه های مارکسیسم در میان طبقه کارگر بود که به این هدف نایل آمد و هیچ نیروی دیگر از قبیل طرفداران ریفرم و اصلاحات نتوانست این مرام را بر آورده سازد. رشد مارکسیسم و بسط و تحکیم اندیشه های آن در بین طبقه کارگر انبیا صورت نگرفته، بلکه این محصول مبارزه طولانی و دوام دار مارکسیسم علیه اندیشه های کهن و فرسوده میباشد. این گفته است "کلمه معروفی است که اگر قضایای بدینه هندسی هم با منافع افراد برخورد می نمود محققا اثر ارد میکردند" (صفحه ۳۱ آثار منتخبه لینن در یک جلد)

بنابر حکم دیالکتیک تاریخ با پیروزی مارکسیسم در ساحه تیوری برای اولین بار لیبرالیسم گندیده به لباس مارکسیستی به شیوه اپورتونیسم سوسیالیستی تجدید حیات نموده و علیه این ایدیولوژی علمی پرولتاریا قد علم میکنند. مارکسیسم در دوران طولانی ۱۸۴۸ مبارزه را علیه میثلی های چپ رادیکال که از ایدیالیسم فلسفی دفاع میکردند و علیه پرودونیسم در رشته اقتصاد سیاسی در سال های پینجا دلوری به پایان میرساند که مبارزه از عرصه تیوری عمومی به عرصه جنبش کارگری ارتقا نموده بدین معنی که با کوبیسم از انتر ناسیونال طرد گردیده بود.

پرودونیست ها و دیورنگ پوزیتویست در اواخر سال های ۴۰ اندر ضعیف بودند که نتوانستند بین پرولتاریا نفوذ کنند و بر آنها تاثیری وارد نماید بناه در این زمان است که مارکسیسم دیگر بر سایر ایدیولوژی های نیضت کارگری پیروزی حاصل نموده بود. زمانیکه مارکسیسم بر سایر ایدیولوژی های خصم پیروز شد در سال های ۹۰ قرن ۱۹ مبارزه علیه ضد جریان مارکسیستی درون مارکسیسم

برنشتین مارکسیست ارتدکس و شخص تجدید نظر خواه و اصلاح طلب در مارکسیسم - به مثابه ریزیونیست پا به عرصه وجود میگذارد که بنا بر گفته لینن "حتی در روسیه دوران سوسیالیسم غیر مارکسیستی سوسیال نروونیک ها ، مارکسیسم به ریزیونیسم تبدیل شده بود".

مضمون ایدیولوژیک ریزیونیسم از لحاظ فلسفه نیو کانتیسم بود یعنی ریزیونیست ها به سوی کانت میرفتند متریالیسم دیالکتیک تاریخی را رد کرده و بر آن به چشم حقارت مینگریستند و بجای آن ایدیالیسم ایستا و آرام را جاگزین میساختند که بدین وسیله ، با فلسفه رایج قرون وسطی یعنی خدا شناسی خود را هموار میگرداند.

در رشته اقتصاد ریزیونیست ها عقیده داشتند که تولید کوچک چه در رشته زراعت باشد و یا در رشته بازرگانی و صنعت ، نمیتواند توسط تولید بزرگ طرد گردد و بجای آن تولید بزرگ تمرکز یافته جاگزین شود و هم چنان میگفتند که بحران ها رو به کاهش اند و عقرب توسط تراست ها و کارتلها بحرانها کاملاً از بین میروند. ولی بزودی واقعیت ها به ریزیونیست ها نشان داد که از یک طرف تمرکز سرمایه و انحصار ، با بلع سرمایه های تولید کوچک یک عمل ناگزیر بود که از این طریق - با تحلیل داهیانه لینن کبیر - سرمایه داری به آخرین بالاترین مرحله تکاملی خود یعنی به امپریالیسم رسید و از طرف دیگر - که بدنبال هر شگوفایی بحران فرامیرسد ، ثابت گردید که بحران ها به مثابه جز جدا نا پذیر رژیم سرمایه داری باقی میماند

در رشته ای سیاست ، ریزیونیسم سعی داشت با پیشکش نمودن انتخابات همگانی ، پارلمانتاریسم و دیموکراسی بورژوازی ، مبارزه طبقاتی را مردود شمرده و از میان بردارد و اصل مانیفست حزب کمونست را که میگفت "کارگران میهن ندارند" باطل اعلام بدادند. که این نظرات پارلمانتاریستی همانا نظرات بورژوا لیبرالیستهای بود که طبقات را رد و موجودیت انرا انکار میکردند. ولی بنا بر نظر لینن: "با آزادی سرمایه داری " دیموکراتیک " تناقضات اقتصادی ضعیف نگردد بلکه حدت می یابد و پارلمانتاریسم ، ماهیت واقعی جمهوری های بورژوازی دیموکراتیک را که ارگان فشار و ظلم طبقاتی هستند از میان نمی برد ، بلکه این ماهیت را بی پرده به نمایش می گذارد."

رویزیونیسم یک پدیده انترناسیونالستی بوده چونکه با وجود تفاوت های تاریخی و ملی سایر کشور های اروپای سرمایه داری ، مناسبات میان راست و چپ این کشورها یکسان بوده که موجودیت قشر های وسیع خورده بورژوازی در ردیف پرولتاریای این کشورها ظهور ریزیونیسم را ناگزیر میساخت. چنانچه لینن گفته بود "مبارزه ایدیولوژیک مارکسیسم انقلابی با ریزیونیسم در پایان قرن نوزدهم فقط پیش در آمد مبارزات عظیم انقلابی پرولتاریاست که علی رغم تمام تزلزلات و ضعف عناصر خورده بورژوا در راه پیروزی کامل هدف خود به پیش میرود" (منتخب آثار لینن در یک جلد).

تاریخ مبارزه دو خط درون حزب ثابت کرده است که منشأ سیاسی ایدیولوژیک تفرقه افگنی ، ریزیونیسم است و صحت این قانون عینی را پراتیک مبارزه دو خط کاملاً به ثبوت رسانده است. بنا در دوران ایسکرای قدیم در روسیه اشخاص مردود ناپیگیری وجود داشتند که از نزد طرفداران ایسکرای قدیم به ایکنومیست ها و از اکونومیست ها نزد طرفداران ایسکرای قدیم مراجعه میکردند و این ها کسانی بودند که از یک اردوگاه به اردوگاه دیگر پناه میبردند.

در حزب سوسیال دیموکرات و احد روسیه انزمان دست کم پنج گروه فراکسیونی از قبیل (گروه تروتسکی ، دو گروه و پریود ، دو گروه کوچک سازشکار منشویک های حزبی تحت رهبری کامنوف ریکوف ، زینوف پلخانوف) وجود داشتند که خود را اجزای همان حزب قلمداد میکردند ولی به گونه سازشکاری و انحلال طلبی علیه لینن شدیداً مبارزه داشتند که این نوعی از فراکسیونیسم بود و فراکسیون تروتسکی نیز از جمله آنها محسوب میشد.

تروتسکی در گفتار وحدت را قبول داشت و در کردار جدایی گروپ ما را ، چنانچه به طور مثال او در سال های (1901_1903) یک ایسکرای دو اتشه بود بعداً در سال های 1903 منشویک شد و به ایکنومیست ها پیوست و در سال (1904-1905) موقف متزلزل داشت و بعداً به بلشویک ها نزدیک شد. پس از بنای حزب در بیابان 1907 با روز الوکسبورگ ، به پیوستگی خود را اعلام میکند. تروتسکی انستاب سوسیالیستی را در یک کشور و وحدت دشمنان و کارگران را در انقلاب پرولتری مردود میشمرد. لینن کبیر تا آخرین ر مق زندگی خود در

51 و قار

برابر این گرایش‌ها اپورتونیستی و رویزیونیستی او به شدت مبارزه نمود و لحظه هم آرام نه نشست.

رویزیونیسم کاوتسکی مرتد:

به گفته لینن "کاوتسکیسم پدیده تصادفی نبوده بلکه یک محصول اجتماعی تضاد های انترناسیونال دوم است که امیزه از وفاداری لفظی نسبت به مارکسیسم و تبعیت عملی از اپورتونیسم است (صفحه ۱۳ و ۱۴ سوسیالیسم و جنگ)".

رویزیونیسم کاوتسکی در رشته اقتصاد چنین است: او میگوید "امپریالیسم محصول سرمایه داری دارای تکامل عالیست، امپریالیسم عبارتست از تمایل هر یک از دول سرمایه داری صنعتی با الحاق مناطق زراعتی هر چه بیشتر با تابع نمودن آنها بخود بدون توجه به اینکه چه ملت های در آن مناطق سکونت دارند" حالآنکه امپریالیسم بنا بر گفته لینن: آن مرحله از سرمایه داریست که در آن حاکمیت انحصارها تراست ها رول اساسی دارد و صدور سرمایه مالی اهمیت قابل ملاحظه کسب کرده؛ تراست ها و انحصارها تقسیم جهان را آغاز و بزرگترین کشورهای سرمایه داری، این تقسیم را به پایان رسانده اند. پس سرمایه امپریالیستی از سرمایه صنعتی و کشاورزی طوریکه کاوتسکی مدعی است تشکیل نشده بلکه سرمایه امپریالیستی سرمایه مالی است که از مجموع سرمایه بانکی و صنعتی به شکل الیگارشالی مالی به وجود آمده و در دسیاهی به سود بیشتر نقش اساسی دارد.

کاوتسکی در جنگ اول جهانی، دفاع از امپریالیسم خودی را دفاع از میهن و نمود کرد و بدین وسیله در جهت سوسیالیسم شوونیسم غلطید و مانند پلخانوف با ارایش قبرنه سوسیالیسم شوونیسم به بورژوازی پیوست. از دیدگاه پرولتاریا تایید "دفاع از میهن" بدون در نظر داشت مبارزه طبقاتی، مشروعیت و رسمیت بخشیدن به جنگ امپریالیستی بود. منشویک ها نیز این جنگ را به خاطر اغوا و فریب مردم جنگ تدافعی دانستند و کاوتسکی به آن مهر تایید گذاشت که این صریحا جدول از انترناسیونالیسم پرولتری بود.

کاوتسکی دکتانته ری پرولتاریا را در سوسیالیسم مردود اعلام نمود و جای انرا به "دیموکراسی بورژوازی" تخلیه کرد و بنا بر این اشفته فکری، او انقدر از مارکسیسم دست بردار شده بود که ریفورمیسم را به جای انقلاب سوسیالیستی تحت رهبری پرولتاریا نشانند و بدین وسیله از بر نشستن نیز جلو تر رفت.

کاوتسکی مرتد میگفت "که سرمایه داری از نقطه نظر اقتصادی فاز جدید دیگری را نیز می پیماید که سیاست کارتل ها به صحنه خارجی با فاز "اولترا امپریالیسم" یعنی مافوق امپریالیسم منتقل میشود و تمام جهان امپریالیستی بدون مبارزه با یک دیگر با هم متحد میشوند و این فاز، جنگ های دوران سرمایه داری را از بین میبرد و توسط سرمایه مالی واحد بهره برداری مشترک از جهان در سطح بین المللی صورت خواهد گرفت"

کاوتسکی در این طرح رویزیونیستی خود از یک طرف تضاد بین انرشی تولید و کار سازمان یافته در یک بنگاه که شکل از انعکاس تضاد اساسی بین مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و کار اجتماعی شده است نفی کرده و از این طریق رقابت میان کشورهای امپریالیستی ناشی از انرشی تولید و باز تولید را تا سرحد جنگ جهانی رد میکرد و از جانب دیگر تضاد اساسی میان امپریالیسم و خلق های کشورهای تحت سلطه را نفی کرده و هر دو جهت را به اشتی دعوت می نمود.

پیشنهاد ریفرم لیبرالیستی کاوتسکی به جای انقلاب بورژوازی دیموکراتیک پیگیر، زیر نام سوسیالیسم به شیوه منشویکی، بیانگر روشن نفی انقلاب پرولتری از جانب اوست.

لینن کبیر در برابر این اپورتونیست ها و رویزیونیست های رنگارنگ که مانع بزرگ و خطرناک در راه تطبیق ایدیولوژی علمی و پراتیک انقلابی پرولتاریا که مارکس و انگلس شالوده تیوریک و پراتیک انرا ریخته بودند بی باکانه مبارزه نمود تا توانست در این راه به پیروزی های چشم گیری نایل آمده.

ماهیت ایدیولوژیک سیاسی رویزیونیسم خروشچف زمانی بر ملا گردید که او در سال ۱۹۵۶ م به ستالین حمله ور شد و در دفاع از امپریالیسم غرب خاصاً ایالات متحده آمریکا برخاست و عم کاری خود را با امپریالیسم جهانی با این سه اصل "همزیستی مسالمت امیز" "گذار مسالمت امیز" و "رقابت مسالمت امیز" " دولت و حزب عموم خلقی " به صراحت اعلام نمود. دکتاتوری پرولتاریا را که با زحمت بی شایبه لینن و حزب وی در روسیه با پیروزی انقلاب کبیر اکتوبر استقرار یافت لینن و ستالین انرا مانند مردمک چشم حفظ و استحكام بخشید منسوخ اعلام کرده و بر جای ان دکتاتوری بورژوازی سرنگون شده را یکبار دیگر مستقر ساخت. خروشچف و برژنیف به انجام این عمل رویزیونیستی زیر نام پوششی " حزب کمونست، جمهوری سوسیالیستی و شوروی" به طور آشکار و صریح به مارکسیسم-لینینیسم خیانت ورزیده و صرفاً به نام دکتاتوری پرولتاریا در سرکوب مردم دست به کار شدند.

اعلام "همزیستی مسالمت امیز" با دول امپریالیستی غرب خاصاً ایالات متحده آمریکا به مفهوم واقعی قطع و ترک تخاصم با امپریالیسم جهانی بوده و بدین وسیله تضاد اساسی بین کشورهای سوسیالیستی و امپریالیسم جهانی منتفی میگردد. حالانکه این تضاد، در صورت موجودیت کشورهای سوسیالیستی به مثابه تضاد اساسی باقی می ماند؛ چونکه امپریالیست ها با وجود اینکه واقعت های عینی دولت های سوسیالیستی جهان را پذیرفته بودند ولی هرگز وسایل به محاصره کشیدن، ستم، آزار و تجاوز بر این کشورها را به زمین نمیگذاشتند.

خروشچف میخواست از طریق " رقابت مسالمت امیز" در اتحاد با بلوک شرق، بلوک غرب تحت رهبری امپریالیسم آمریکا را از صحنه بیرون کشد و حدث میزد با اعمار یک امپراطوری بزرگ در برابر ایالات متحده آمریکا به رقابت برخیزد، حالانکه سرمایه ای بجای افتاده ای امپریالیسم آمریکا اقتدر غول بود که خروشچف و پیروان شان با وجود تلاشهای مزید - تا سرحد تجاوز بر کشورهای تحت سلطه، نتوانستند همچو امپراطوری بزرگ و سوداوری را که امپریالیسم غرب، در راس آمریکا به خود تهیه دیده بود برپا بدارد. در باره "گذار مسالمت امیز" خروشچف و یارانش تز کسب قدرت سیاسی از طریق قهر انقلابی، مارکس و لینن را رد کرده و در پلمیک خود با حزب کمونست چین به صراحت بیان داشتند که رهایی بدون جنگ انقلابی خلقها، تحت رهبری پرولتاریا و بدون در هم شکستن دسنگاه فرسوده دولت کهن امکان پذیر میباشد و صدر ماوتسه دون را که به گذار مسالمت امیز این رویزیونیست ها مخالفت کرده بود و به واقعیت گفته بود: "کسب قدرت سیاسی به وسیله نیروی مسلح و حل مسئله توسط جنگ وظیفه مرکزی و عالیترین شکل انقلاب است" به "جنگ افروز" متهم کردند.

هم چنان به اساس ادعای صدر ماوتسه دون: انقلاب کبیر اکتوبر یگانه راهی بود که قدرت سیاسی از طریق نیروی مسلح به کف امد و دکتاتوری انقلابی پرولتاریا بر قرار گردید که نقی این تجارب لینن و ستالین درین راستا به مفهوم رد دکتاتوری پرولتاریا و یا رد سرنگونی قهری حاکمیت بورژوازی میباشد که در حقیقت امر مر دود شمردن عیدف جامعه بی طبقه جهانی یعنی کمونیسم است. بر علاوه این رویزیونیست ها در مورد علل شکست پرولتاریا در دوران کمون پاریس و بعد از ان، چنین استدلال میکردند: "پرولتاریا نباید به اسلحه دست میبرد".

مسئله دکتاتوری پرولتاریا از زمان پیش به این طرف مرکز کوره اتشین مبارزه میان مارکسیسم و رویزیونیسم بوده است. چنانچه لینن درین باره تأکید نمود " فقط انکسی مارکسیست است که قبول مبارزه طبقاتی را تا قبول دکتاتوری پرولتاریا تعمیم دهد" و صدر ماوتسه دون به ان تأکید ورزید و گفت "نا روشنی در باره این مسئله به رویزیونیسم می انجامد"

خروشچف و یارانش با به میان گذاشتن طرح رویزیونیستی "دولت عموم خلقی" و "حزب عموم خلقی"، دولت دکتاتوری پرولتاریا و حزب رهبری کننده انرا خاینانه و کینه توزانه مردود اعلام کردند که این خود رگ و راست نقی مبارزه طبقاتی تحت دکتاتوری پرولتاریا در جامعه سوسیالیسی کشور شوراهای ان زمان، تحت رهبری، فیک ستالین بوده و هم چنان رد این دکتاتوری که در حقیقت نقی مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم برای رسیدن به جامعه کمونستی جهانی محسوب میشود به صراحت انترناسیونالیسم پرولتری را به استهزا گرفته بود.

خروشچگی های رویزیونیست، بر استالینی که حامی و حافظ واقعی دکتاتوری پرولتاریا و بر افراشته نگاه دازنده بیرق لینن در کشور شوراهای بود، حمله ور شدند. که در حقیقت حمله بر مارکسیسم، لیننیسم، دکتاتوری پرولتاریا، حزب پر افتخار لینن و جهش انترناسیونالیستی پرولتری بود. ولی ماوتسه دون این بار پرچم استالین را بلند کرد و چنین بدفاع از آن برخاست: "پس از مرگ لینن، استالین به مثابه رهبر عمده حزب و دولت مارکسیسم - لیننیسم را به طور خلاق به کار بست و انرا تکامل بخشید. او در مبارزه به خاطر میراث لیننی در مقابل دشمنان لیننیسم یعنی تروتسکیست ها، زینوف ها و سایر اعمال بورژوازی خواست و اراده مردم را متجلی ساخت و مبارز شایسته و برجسته در راه مارکسیسم، لیننیسم بود، استالین بدین جهت پیشتیبانی مردم شوروی را بخود جلب کرد و نقش مهمی در تاریخ ایفا نمود که مقدم بر هر چیز به اتفاق سایر رهبران حزب کمونسنت اتحاد شوروی از خط مشی لیننی صنعتی کردن کشور شوروی و کلکتیویزاسیون کشاورزی دفاع نمود. حزب کمونسنت اتحاد شوروی با عملی نمودن این خط مشی پیروزی نظام سوسیالیستی را در اتحاد شوروی تامین کرد و شرایطی فراهم آورد که در پرتو آن اتحاد شوروی توانست در جنگ عله هتلر پیروز گردد. همه این پیروزی های مردم اتحاد شوروی با منافع طبقه کارگر سراسر جهان و تمام بشریت مترقی مطابقت دارد. بدین جهت کاملاً طبیعی است که نام استالین در سراسر جهان شهرت فراوانی کسب کرده است" (نقل از نو تفسیر) از مقاله "سخنی چند در باره تجربه ای تاریخی دکتاتوری پرولتاریا" نوشته حزب کمونسنت چین به رهبری مانو.

برژنف ادامه دهنده راه رویزیونیستی خروشچگی بود ولی به این تفاوت: او با وجودیکه شیوه رقابت مسالیت امیز را با غرب و ایالات متحده امریکا پذیرفته بود مگر اعتقاد به تدوام طولانی مدت این شیوه نداشت. بناه برژنف دست به هزینه های عظیم نظامی زد که به مراتب از هزینه های غرب خصوصاً امریکا پیشی میکرد. او معتقد بر این بود که (سوسیال امپریالیسم) با نیروی قهر بر امپریالیسم غرب پیروز خواهد شد و این یگانه الترناتیف غلبه بر غرب بود. ولی این مصارف گزاف جنگی با وجودیکه یک دوره رکود اقتصادی برژنف را به صحنه گذاشت، مگر پیشروی های قابل ملاحظه را در برابر کشور های غرب در برداشت. بطور مثال شکست ایالات متحده امریکا در ویتنام و غیره مناطق جهان. بر علاوه، ستم ملی ملت روس بر سایر ملت های اقلیت و محوری بودن آن، دکتاتوری سوسیال امپریالیستی برژنف را به نمایش گذاشت که هر آن جنگ نظامی رویارویی را در مقابل غرب محتمل میساخت.

گر باچف ماهیتاً با سیاست رویزیونیستی خروشچف و برژنف همنا بود ولی در مورد سیاست نظامی عظیمی را که برژنف در عرصه بین المللی اتخاذ کرده بود تغییر جهت نمود. چونکه از یک طرف ۲۰ درصد در آمد ناخالص شوروی به تدارکات جنگی مصرف میشد و این کشور را در ورطه رکود بزرگ اقتصادی کشانیده بود و از جانب دیگر رنگ خطر بروز احتمالی جنگ سوم جهانی به صدا در می آمد بناه هدف گر باچف ترک سیاست نظامی برژنف نبوده بلکه تجدید حیات، بیشتر هستوی ساختن و مدرنیزه کردن این ماشین جنگی به منظور غارت کشور های تحت سلطه و غلبه بر غرب در جنگ احتمالی جهانی بود. تاکید بر علم و تکنالوژی گر باچف در گلاسنوست (علنی سازی) همان کلید تدارک ماشین جنگی بود که به خاطر مقابله به ابر قدرت رقیب غرب و سرکوب خلتهای ستم دیده جهان و شوروی بکار برده میشد. هدف کلیدی گلاسنوست بسیج کلیه اقشار ارتجاعی جامعه شوروی بود که از مزایای زندگی کشور سوسیال امپریالیستی نفع میبردند.

گر باچف میگفت "پرسترویکا یک انقلاب است" و در آن در مورد اقتصاد به مطلب اساسی اشاره میکند: "کمی سختر کار کردن" و "مناسبات پولی - کالایی" که البته هر دو، در روی یک سکه اند. چونکه هدف گر باچف از "مناسبات کالایی - پولی" همانا (تولید کالا نه به منظور مصرف مستقیم بلکه برای فروش) است. نه بنا به گفته مارکس: مبادله کالایی نظنه کلیه مناسبات سرمایه داری میباشد. پس پرسترویکای گر باچف از لحاظ اقتصادی، ناملاً بورژوازی است و بیانگر یک انقلاب و ارونه میباشد که بورژوازی نوین کنگره بیستم ۱۹۵۶ خروجف را پالش و دستقل میدهد.

گر باچف "سوسیالیسم بیشتر" خود را در گلاسنوست چنین بیان میکند: "سوسیالیسم بیشتر یعنی گام های پویاتر و تلاش خلاقانه - تر، سازماندهی بهتر، نظم و قانون بیشتر، استفاده از متد های علمی و ابتکارات در مدیریت اقتصادی و کارایی بیشتر در امور اداری و یک زندگی مادی بهتر و غنی تر برای مردم". سوسیالیسم را که گر باچف درین چا تعریف کرده است از سرمایه دارانه ترین تعریف هیچ

فرق ندارد. و منظور او از "سوسیالیسم بیشتر" همان امپریالیسم است که مدتها قبل خروجف تولید را بمقیاس گسترده تر سازماندهی کرد و تکنولوژی و علم را به سرمایه مربوط دانست. هدف از "گلاسنوست بیشتر" (امپریالیسم بیشتر) است و گلاسنوست به منظور بسیج یک عده از توده های شوروی برای جنگ امپریالیستی طرح شده بود.

و اما با تغییر اوضاع جهانی بلاخره گرباچف به این نتیجه رسید که در این لحظه حساسی باز سازی جهان از طریق جنگ مناسب حال سوسیال امپریالیسم شوروی نمیباشد بنا، در وضع کنونی باید است تصمیم های حیاتی اتخاذ شود که با در نظر داشت لحظات حساس انوقت گرباچف "عقب نشینی کرد". ولی این بدین معنی نبود که کرکتر امپریالیستی اتحاد شوروی تغییر کرده و گرباچف به دشمنانش تسلیم گردیده است. مگر او بدین معنی این سیاست جدید را اتخاذ کرد که عقب نشینی از شتافتن به طرف جنگ در اواسط دهه 1980 بوجه بهتر و احسن مناسب حال سوسیال امپریالیسم شوروی بود.

از همان ابتدای بروز رویزیونیسم مدرن در اتحاد شوروی که از طرف خرشچف در کنگره بیستم حزب کمونست ان کشور در 1956 اعلام گردید مانو مبارزه سرسختانه را علیه ان آغاز کرد و حزب کمونست تحت رهبری صدر مانوتسه دون طی تفسیر های نه گانه ماهیت رویزیونیستی خروشچف و یاران او را که راه سرمایه داری را در پیش گرفته و به مارکسیسم، لیننیسم خیانت ورزیدند افشا و خدمات بزرگی در طی این مبارزه به جنبش پرولتریای جهان انجام داد.

مانو در باره رویزیونیسم خروشچفی و موقف ستالین، در نوامبر 1956 چنین نوشته بود: "من میخواهم چند کلمه در باره کنگره بیست حزب کمونست اتحاد شوروی بگویم، من فکر میکنم که دو شمشیر وجود دارد، شمشیری بنام لینن و شمشیری به نام ستالین شمشیر استالین هم اکنون توسط روس ها از کف فرو گذاشته شده است... اما شمشیر لینن، ایا انهم توسط بعضی از رهبران شوروی تا حدی بر زمین گذاشته شده است؟ به نظر من تا حدود زیادی از کف فرو گذاشته شده است". قبل از این هنوز دو ماه از کنگره نگذشته بود که حزب کمونست چین تحت رهبری مانو در اپریل 1956 مقاله تحت عنوان "سخنی چند در باره تجربه تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا" انتشار داد و به تعقیب ان در اپریل 1960 با نشر مقاله "زنده باد لیننیسم" در مجله تیوریک حزب "پرچم سرخ" علنا مبارزه علیه رویزیونیست های کنگره بیستم را آغاز نمود.

رویزیونیسم مدرن در چین:

در چین بعد از انقلاب بورژوا دیموکراتیک تحت رهبری سون یاتسن، در جریان جنبش ۴ می و انقلاب دیموکراسی نوین انحرافات اپورتونیستی راست و چپ چند دو سیو، لی لی سان، وان مین، جان گرتاو و کاو، کان در حزب کمونست چین بروز کرد: چن دوسیو ادعا داشت که انقلاب بورژوا دیموکراتیک تحت رهبری بورژوازی صورت گیرد و بعد از پیروزی ان، پرولتاریا برای انقلاب سوسیالیستی به صحنه مبارزه دعوت شوند. لی لی سان معتقد بود که در انقلاب، کارگران به تنهای نقش اساسی را ایفا نمایند و قیام مسلحانه در شهرها آغاز گردد. وان مین تغییراتی سیاسی را که بعد از تجاوز ژاپن در چین رخ داده بود نمیپذیرفت و به کلیه بخش های گومندان و طبقات متوسط یکسان بر خورد میکرد. علاوتا، همه این اپورتونیست ها به شمول کاو کان تفرقه افگنی میکردند و هر کدام انها سعی داشتند فراکسیون خود را در حزب کمونست مسلط سازند. ولی توطئه های آنان وقتی به ناکامی انجامید که صدر مانو و رفقای انتلابیست موفق شدند کنفرانس وسیع بوروی سیاسی کمیته مرکزی را در سال 1935 دایر و خط اپورتونیستی راست و چپ را عقب زده و رهبری جدید را تحت قیادت صدر مانو برپا نمودند.

بعد از پیروزی انقلاب دیموکراسی نوین و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا در چین طی دوره "جهش بزرگ به پیش" 1959 تحت تاثیر مستقیم رویزیونیسم مدرن خروشچفی رویزیونیست های نوین در حزب کمونست چین نیز سر بلند کرده و حول منفر های فرماندهی مختلف متمرکز شدند رویزیونیست های مدرن لیو شاوچی و دن سیاوپن که از سیاست رویزیونیسم مدرن خروشچفی کپه میکردند: از لحاظ اقتصادی، سود، مدیریت فردی و غیره انگیزه های مادی را در اولویت قرار میدادند و ادعا داشتند که رشد نیروی مولده و مدرنیزاسیون سوسیالیسم را به پیش میراند و هم از لحاظ فلسفی تیوری ارتجاعی خود را مبنی بر اینکه "دو در یک جمع میشود" در

مبارزه مانوتسه دون در باره تضاد که "یک به دو تقسیم میشود" قرار میدادند. از لحاظ سیاسی مبارزه طبقاتی تحت

دکتابتوری پرولتاریا را رد میکردند و میگفتند در چین مبارزه طبقاتی به پایان رسیده و بجای آن به گفته ای دن سیانوپین "چهار مدرنیزاسیون اولویت دارد."

رویزیونیسم دنسیانوپنگی همان رویزیونیسم قماش شوروی بود که با رویزیونیسم لیوشاوچی فراکسیون واحد را در فرماندهی حزب کمونست چین تشکیل داده بودند و خط سیاسی راست خود را: "تضاد داخلی در چین را تضاد بین نظام اجتماعی پیشرفته و نیروهای مولده عقب مانده تشکیل میدهد" در کنگره هشتم حزب ارایه داشتند. دن سیانوپین و لیوشاوچی دیمکراسی درون حزبی را نفی میکرد از این طریق میخواستند سانترالیسم دیموکراتیک حزب را مختل سازند.

لین پیانو ای رویزیونیست، مانند دن سیانوپین و لیوشاوچی، رویزیونیسم خود را چنین موعظه کرده بود: از اینکه مالکیت سوسیالیستی در کشور برقرار شده و خطر ظهیر سرمایه دیگر ممکن نیست بنا، ضروریست که به تولید رونق بخشیده شود. لن پیانو با مشورت چن پوتا که فراکسیون دیگری را در فرماندهی داشتند، تز تولید را به مثابه وظیفه عمده در کنگره نهم به جلو گذاردند و چون لای رویزیونیست قدرتمند در رهبری حزب از تولید یا "مدرنیزاسیون" آنان منحنیت و وظیفه عمده با گرمی استقبال نمود. لین پیانو دکتابتوری پرولتاریا را به شیوه حایانه، دکتابتوری، خود کامگی و استبداد خواند و برای بر انداختن آن توطئه های چید و مارکسیسم را تحریف کرد. لین پیانو و دیگر رویزیونیست های مدرن چین از دکترین های "کنتسیوس و منسیوس" دوهزار ساله دوران بردگی و فیودالی را با کمی اصلاح و تعدیل طبق اوضاع و شرایط جامعه سوسیالیستی به مثابه سلاح ایدیولوژیک سیاسی مورد بهره برداری قرار دادند.

رویزیونیسم مدرن دن سیانوپنگی ماچتا با رویزیونیسم لیوشاوچی و لین پیانو همسویی داشت ولی اکثر اوقات در ارایه نظرات خود در پس پرده قرار میگرفت چنانچه دن سیانوپین یک بار "برنامه ای عمومی" سه رهنمودی مانورا (در باره توسعه اقتصاد ملی، بسط ثبات و وحدت و بررسی تیوری دیکتابتوری پرولتاریا) ظاهر نمود تسک قرار داده با برنامه خود در امیخت و انرا بمثابه برنامه ۲۵ سال آینده وارونه ساخت که هدف از در هم امیختن و وارونه ساختن این برنامه، بنا بر گفته صدر مانو از یک طرف دن سیانوپین از انجام دکتابتوری پرولتاریا جلوگیری میکرد و از جانب دیگر کار زار ضد کنتسیوس را به استنزامی کشاند، جناح چپ را فراکسیون نابود گر خواند و عملاً در صدد از بین بردن "موازیین نوین" طرح صدر مانو شد. انکابه تکنالوژی پیشرفته خارج، باز سازی سیستم مدیریت بسیار متمرکز و سخت تر ساختن قوانین ارساب کننده کارگران و هم چنان حرفه و تخصص گرایی و بدین وسیله تجرید توده ها از روشن فکران از جمله ترهات رویزیونیستی خانانان دن سیانوپین، هوا کوفن و دیگر یارانش بود. این رویزیونیست ما عقیده داشتند که دانش و تجربه محصول توده بی و همگانی برای تغییر جهان نبوده بلکه دست آورد فردی برای شهرت و ثروتمند شدن افراد میباشد.

این رویزیونیست های مدرن که در فرماندهی حزب کمونست چین لانه کرده بودند سعی داشتند فراکسیون های را در حزب ایجاد نمایند تا دست بالای را در رهبری کسب کنند چنانچه گاهی لین پیانو در اتحاد با چوتن لای علیه دن سیانوپین و لیوشاوچی جنبه گیری میکرد و گاهی هم در فورم با جناح چپ تحت رهبری صدر مانو میبوست و انرا از پشت خنجر میزد. و هم چنان به خاطر به زیر کشیدن دن سیانوپین و نیوشاوچی به انقلاب فرهنگی هم اعتنکی نشان داد و بعد از پیروزی انقلاب فرهنگی به آن مخالفت کرد و به دن سیانوپین رویزیونیست هم نوا شد.

خط سایر رویزیونیست های مدرن چینی از لحاظ مضمون یکی بود - یعنی تولید را در اولویت قرار میدادند در جامعه سوسیالیستی چین طبقات را انکار میکردند، تضاد بین نیروهای مولده عقب مانده و نظام اجتماعی پیشرفته را تضاد اصلی میدانستند؛ دکتابتوری پرولتاریا را مردود میشردند و در کل مبارزه طبقاتی تحت دکتابتوری پرولتاریا در جامعه سوسیالیستی چین را نفی میکردند. بنا به گونه رویزیونیسم خروشچفی شوروی اصول بنیادی مارکسیسم و حقایق انترناسیونالیستی انرا رگ و روشن انکار میکردند. ماوتسه دون در یکی از مقاله های خود "در باره حل صحیح تضاد های درون حزب" رویزیونیسم را محکوم کرد: "در حالیکه از دگماتیسم انتقاد میکنیم، باید توجه مان را به انتقاد از رویزیونیسم معطلوف سازیم. رویزیونیسم یا اپورتونیسم راست یک، گرایش فکری بورژوازی است که حتی از دگماتیسم هم خطرناکتر است." و هم چنان او خط ارایه شده این رویزیونیست ما را به باد انتقاد گرفت و گفت: "جامعه سوسیالیستی یک دوره تاریخی بسیار طولانی را در بر میگیرد. درین دوره تاریخی سوسیالیسم کماکان طبقات و مبارزه طبقاتی وجود دارد و مبارزه بین راه سوسیالیستی و

خود بیفزاییم. ما باید آموزش سوسیالیستی را به پیش بریم. ما باید بد رستی تضاد های طبقاتی و مبارزه طبقاتی را درک کرده به پیش بریم. تضاد های بین خود و دشمن را از آن تضاد های که میان خلق موجود است تمیز داده و به حل صحیح آن بپردازیم. در غیر این صورت یک کشور سوسیالیستی مانند ما به ضد خود تبدیل شده و منحل خواهد شد و سرمایه داری احیا خواهد شد.

نهایتاً مانو به این نتیجه رسید که این رویزیونست های رهروان سرمایه داری که در مقعر فرماندهی خزیده اند با یک انقلاب وسیع بزرگ فرهنگی سرنگون شوند تا خطر احیا سرمایه داری از بین برود. بخاطر براه اندازی این انقلاب باید توده ها از پائین از لحاظ دانش و فرهنگ مارکسیست. لیننیست برانگیخته و متشکل شوند و به این خائنین رویزیونیست جسورانه یورش برند و آنان را از قدرت به زیر بکشند و جهان بینی آنها را منحصراً هدف تصفیه نمایند. ماوتسه دون واقعاً به این هدف والای انقلاب فرهنگی نایل آمد و چین سوسیالیستی را برای مدت ده سال از فاجعه احیای سرمایه داری نجات داد کنگره دهم حزب در سال 1973 نشانه پیروزی مهمی در رابطه به انقلاب فرهنگی بود چونکه درین کنگره ترهات رویزیونیستی لیوشاچی، دن سیاوپین و لین بیانو که در کنگره های هشتم و نهم ارایه شده بود منسوخ و مردود اعلام شد. صدر مانو تسه دون در پایان سال 1975 به صراحت و آشکار از دن سیاوپین و برنامه او برای احیای سرمایه داری تحت پوشش "مدرنیزاسیون" چین انتقاد کرد و با ادلمه مبارزه سر سخت، دن سیاوپین و لیوشاچی را از قدرت بر انداخت. تیوری ارتجاعی سه جهان نشانه دیگری از رویزیونیسم دن سیاوپین است که از طرف وی در "مجمع عمومی ملل متحد" زمان حیات صدر مانو ارایه شده بود. این تیوری ارتجاعی امپریالیستی با مانویسم در تضاد است.

رویزیونیست ها، خاصاً دن سیاوپین و یارانش که از قدرت بر انداخته شده بودند در کمین نشسته، و طی کودتای خانمانه و بزدلانه به تاریخ ششم اکتوبر یعنی یکماه بعد از مرگ صدر مانو دکتاتوری پرولتاریا را در چین سرنگون و دکتاتوری بورژوازی را برقرار ساختند و چهار نفر انقلابیون (چیان چین، چان چون، چیانو، وان و یانو) را که بعد از مرگ مانو قدرت جناح چپ را در اختیار داشتند به زندان افگندند.

دگما رویزیونیسم خواجه ای:

انور خواجه رهبر حزب کارالبانی مانو را قبل از مرگش انقلابی، رهبر پرولتاریا میخواند و مبارزه مانو تسه دون علیه رویزیونیسم خروشچی و چینی را مورد تائید قرار میداد ولی بعد از مرگ مانو، خواجه در کتاب "امپریالیسم و انقلاب" خود در پیل پای ان خروشچف رویزیونیست گام بر میدارد که وی را در مبارزه علیه رویزیونیسم، مزدور و بلندگوی حزب کمونست چین خوانده بود. خواجه در این کتاب به ناحق و بی مورد به مانو حمله میکند، به او اتهام می بندد و نظرات علمی و دیالکتیکی مانو را در بسیاری موارد تحریف میکند. انور خواجه به این اتهامات ناوای را که در کتاب "امپریالیسم و انقلاب" علیه مانو تسه دون سر هم بندی کرده است به وضاحت نشان میدهد که وی صریحاً ببشرمانه و خانمانه با رویزیونیست های روسی خروشچفی، یارانش و رویزیونیست های چینی، دن سیاوپین، لیوشاچی و دیگران پیوسته است که این بر خورد خشک و بی پایه انور خواجه را در جلاب دگمار رویزیونیسم غوطه ور ساخته است. رویزیونیسم مدرن خروشچفی شوروی و دن سیاوپینی چینایی انعاسات خود را در کشور ما نیز به جاه گذاشته بود که در جایش به تفصیل، از ان یاد اور خواهیم شد.

انقلاب دیموکراسی نوین

۵

گذشته تاریخی افغانستان :

افغانستان از جمله کهن‌سالترین کشورهای آسیای جنوبی بوده که بعد از اقراض جامعه اولیه اشتراکی، مبارزه طبقاتی، در جوامع برده داری، فیودالی، نیمه مستعمره و نیمه فیودالی عامل اساسی پیشرفت و تکامل اجتماعی می‌باشد.

این خطه باستانی در طول زمان زیست خود به نام‌های گوناگون مسمی گردید و ساحه‌ای طبیعی و سیاسی متفاوت داشته است. ولی آنچه که مهم و ارزنده است همانا مراحل تاریخی و ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه طبقاتی می‌باشد. خلق این سرزمین به مثابه نیروی سازنده تاریخ نه تنها به مبارزات پهنم و اشنی ناپذیر علیه طبقات حاکمه مستبد ادامه داده‌اند، بلکه منحصیث نیروی شکست‌ناپذیر در مقابل تجاوزات و استیلای بیگانگان مقاومت نموده و هرگز به انقیاد متجاوزین تن در نداده‌اند.

کشور باستانی ما در طول تاریخ موجودیت خویش به نام‌های آریانا، خراسان، و افغانستان مسمی بوده و آریانا نخستین نام کشور از عهد اوستای هزار سال قبل از میلاد تا قرن پینجم میلادی می‌باشد. بعد از قرن پینجم این قلمرو باستانی خراسان نامیده شد که طلوع افتاب یا مشرق را افاده می‌کند در قرن ۱۹ میلادی خراسان جاییش را به نام امروزی افغانستان واگذار نمود.

خلق زحمت‌کش این خطه باستانی چه در زیر سلطه نظام برده داری و چه در زمان حاکمیت فیودالیسم ایجاد گران تمدن‌های بزرگی بوده‌اند که از این رهگذر مهد با ارزشترین و سابقه دارترین تمدن کهن به شمار می‌رود و در حفظ و نگهداشت آن در مقابل متجاوزین و ویران‌گران دفاع نموده و استیلا گران را به شکست مواجهه ساخته‌اند. و اما طبقات حاکمه مستبد در طول تاریخ تنها زمانی که منافع طبقاتی شان به مخاطره می‌افتاد در مقابل اجانب به دفاع برخاسته و در صورت تامین منافع شان، به منظور سرکوب توده‌های ستمکش و ویرانگری کشور با دشمنان در یک صف قرار گرفته‌اند.

کشور ما نه تنها از نظر اقتصادی که معبر تاریخی مال‌التجاره بشمار می‌آمد، بلکه از نظر سیاسی نیز از موقعیت خاصی برخوردار بوده و همیشه مورد تاخت و تاز اجانب چون: اسکندر یونانی، استیلا و تجاوز اعراب، لشکر کشی‌های توام با وحشت و بربریت و آتش سوزی چنگیز مغلی تیمور گورگانی، سلاله صفوی فارس، مغل‌های هند، و بعداً تجاوزات استعماری انگلیس، لشکر کشی وحشیانه سوسیال امپریالیسم روس و تجاوز خانسان سوز امپریالیسم امریکا و متحدینش قرار گرفته است. ولی خلق دلیر و آزاد منش کشور ما هرگز سلطه اشغالگرانه این متجاوزین غارت‌گر را نپذیرفته و تن به انقیاد و بندگی نداده‌اند.

پس از سیر جامعه برده داری، سلاله، اسلام فیودالی در کشور از پیشینه‌ای طولانی تاریخی برخوردار است که مقدمات آن در قرن پینجم و شش میلادی در دوران اقوام و قبایل کوشانی و یفتلی در بطن جامعه برده داری که مراحل نهایی خود را سپری میکرد به وجود آمده و با تجاوز و استیلای اعراب استحکام می‌یابد. تطمیع ملاکین و اشرف‌ها توزیع املاک بیت‌المال از طرف متجاوزین اعراب وسیله خوبی برای استحکام نظام فیودالی، استثمار و ستمگری بر طبقات ستمدیده بخصوص دهقانان و پیشه‌وران بود. حدت یابی تضاد‌های طبقاتی بین ملاکین فیودال و طبقات ستمدیده به خصوص دهقانان و پیشه‌وران، جنبش‌های متعدد دهقانی در مبارزات علیه ملاکان بومی و متجاوزین خارجی را به دنبال داشت که مشهورترین این جنبش‌ها جنبش دهقانی زوشانیان در شرق کشور می‌باشد. مبارزه این جنبش نخست بر ضد فیودالان و ملاکین برافه افتید و به یک مبارزه ضد سلطه با بری‌های هند در شرق و خدمت‌گذاران بومی آنها گسترش یافت و این جنبش مدت یک سده دوام کرد.

کشور ما در قرن پانزدهم میلادی که در آن نظام فیودالی حاکم بود، یک دوره مدنیت پیشرفته را در ساحه ادبی و هنری پیموده است. ولی حینکه کشور در قرن شانزدهم، مورد حملات و تجاوز بیگانگان همسایه از قبیل شیبنانیان از شمال، صفویان ایران از غرب، و با بریان هندی از شرق قرار می‌گیرد حاکمیت مرکزی نظام فیودالی در کشور از هم می‌پاشد و به تجزیه منجر میشود و مدت اضافه از دو قرن در حال تجزیه باقی ماند. جنبش‌های دهقانی که درین دوره اشغال و تجزیه کشور به اوج خود رسیدند بود زمینه‌های مساعدی مبارزه را برای

شکست قدرت های اجنبی و تجاوز گر فراعهم و تسریع بخشید. و هم چنان ضربات کوبنده بر نظام فیودلی وارد آورد و شرایط مساعده را برای استقرار نخستین دولت مرکزی فیودلی آماده کرد.

احمد شاه ابدالی برای اولین بار دولت متمرکز فیودلی در افغانستان که نطفه های آنرا میرویس هوتک تدارک دیده بود، ایجاد نمود. ولی از آنجائیکه این دولت از استحکام لازم برای طولانی مدت بر خوردار نبود بعد از سقوط سلطنت شاه زمان نوه احمد شاه بار دیگر کشور به شهنزاد نشین های ملوک الطوائفی تبدیل گردید.

حکومت های محلی فیودلی، کشور را یکبار دیگر به بی نظمی و مخرج و مرج جنگ های داخلی کشانید و این زمانی بود که سرمایه استعماری بریتانیا در اواخر قرن ۱۸ بیداد میکرد - لذا زمینه های مساعده را برای پیشروی انگلیس بطرف شمال فراعهم ساخت افغانستان که موقعیت خاصی جیوپولیتیک بین تزار های روس در شمال و استعمار انگلیس در جنوب جهت تصرف نیم قاره هند و آسیای مرکزی داشت مورد توجه خاص امپراطوری انگلیس قرار گرفت. امپراطوری انگلیس به منظور حراست از منافعش در نیم قاره هند و جلوگیری از نفوذ تزاران روسی به این نیم قاره به اساس سیاست ستراتیژیک پیشروی به طرف شمال، کشور ما را بار اول در سال ۱۸۳۹ میلادی مورد تجاوز قرار داد. خلق کشور ما با اینکه در جنگ اول افغان و انگلیس ضربات مرگباری بر نیروی های دشمن وارد آورد ولی نتوانستند مملکت را از یوغ استعمار نجات دهند و حکومت مستحکم مرکزی ضد استعمار را بنیان نهند.

تجاوز مکرر استعمار بریتانیا اگر از یک طرف جامعه ما را به مستعمره خود تبدیل کرد و از طرف دیگر نخستین ضرباتی بر پیکر پوسیده، نظام اقتصادی طبیعی و خود کنای فیودلی وارد نمود. جنگ های مقاومت دلیرانه خلق کشور ما که دومین جنگ افغان - انگلیس را در پی داشت و دشمن با ضربات خورد کننده روبرو گردید؛ ولی بنا بر عدم موجودیت رهبری سیاسی آگاه (حد اقل در سطح بورژوازی ملی) همه دست آورد ها که حاصل فداکاری و جانبازی توده های میلونی کشور ما بود از طرف طبقه جاکمه مستبد فیودلی غصب شد. فرار امیر شیر علی به طرف شمال برای دست یابی تزاران روس از یک طرف، امضاء معاهده ننگین گندمک توطئه امیر محمد یعقوب از جانب دیگر سبب شد که این سردمداران یک قسمت بزرگ خاک قلمرو خود را در شرق و جنوب شرق به استعمار انگلیس واگذار شوند. با استفاده از این فرصت مساعد، امیر عبدالرحمن غدار که قبلاً به استان بوسنی تزاران روس رفته بود وارد کابل میشود و همه معاهدات ننگین گذشتگان را با انگلیس قبول کرده و بعد از احمد شاه ابدالی برای بار دوم در توافق با استعمار انگلیس موفق به ایجاد دولت متمرکز فیودلی در افغانستان میشود و با گرفتن این امتیاز تاج و تخت، معاهده ننگین خط دیورند را با واگذاری یک قسمت وسیع اراضی در سرحدات شرقی با انگلیس ها به امضاء میرساند. که بدین وسیله کشور ما با پایان جنگ سوم افغان و انگلیس منحصراً مستعمره باقی میماند.

دوران سلطنت امیر عبدالرحمن، استبداد و اختناق به سرحدی رسید که کوچکترین خواست آزادی و ترقی به خاک و خون کشیده میشد. در دوران کوتاه مدت سلطنت امیر شیر علی خان نطفه های سیاسی، فرهنگی بورژوازی با نشر جریده شمس النهار محسوس میشد. البته این روینایی بورژوازی پایه اندکی مادی خود را هم داشت.

افکار مشروطه خواهی و پان اسلامیزم ضد تجاوزات استعمار گران غرب توسط سید جمال الدین افغانی دور امیر شیر علی نیز از بورژوازی ملی در سیاست و فرهنگ نمایندگی میکرد. ولی به این سیاست و فرهنگ هیچ گونه زمینه رشد داده نشد و با خصومت و کینه تیزی در نطفه سرکوب گردید.

علاوتاً با ورود کالا و امتعه سرمایه داری استعماری بریتانیا برای نخستین بار با تجاوز انگلیس در کشور ما و تصرف پایتخت یعنی شهر کابل برخی تسهیلات گمرکی صورت گرفت، ولی بنا بر مبارزات خشم آگین خلق ما و شکست نیروی های تجاوزگر، بریتانیا نتوانست مارکیت و بازار گسترده به خود اختصاص دهد. بنا بر تأثیرات آن بر نظام فیودلی کشور زیاد محسوس نبود که نتوانست در نظام فیودالی تغییرات قابل ملاحظه وارد آورد.

در دوران سلطنت امیر عبدالرحمن اوضاع و شرایط تا حدودی به نفع کالای سرمایه استعماری بریتانیا تغییر نمود، تأمینات امنیتی، تسهیلات گمرکی و هم چنان به وجود آمدن بازار، این ها همه آن شرطی بودند که زمینه های اندکی برای رشد بورژوازی ملی تجاری و نفوذ سرمایه استعماری انگلیس را در کشور تأمین نمود ولی باز هم نتوانست تأثیراتی را بر نظام طبیعی و خود کفا و متحجر فیودلی بگذارد.

عبدالرحمن این عامل ستم و استبداد فیودلی در وابستگی با استعمار نه تنها اینکه هیچگونه اقدامی در مورد استرداد استقلال کشور که خواست جدی مردم استعمار زده ما بود، نه نمود، بلکه طوریکه در بالا از آن تذکر رفت با امضاء معاهده ننگین دیورند در سال 1893 بخش های وسیع از سرزمین کشور را در سرحدات شرقی به اشغالگران انگلیسی واگذار شد مروه و پینچ ده نیز در شمال کشور از جانب تراران روسی تحت اشغال درآمد.

امیر حبیب اله که بعد از مرگ پدرش به تاج و تخت رسید، بورژوازی تجاری در کشور تا خدی رشد نمود. فابریک ایجاد و معارف تاسیس شد و هم چنان جریده سراج الاخبار انتشار یافت و کتابخانه تدویر گردیدند.

تشدید تضاد با امپریالیسم انگلیس و فیودلیسم، نخستین جنگ امپریالیستی جهانی به منظور تجدید تقسیم جهان و بالاخره بزرگ ترین رخداد تاریخ در جامعه بشری یعنی پیروزی انقلاب کبیرا کتوبر و استمرار نخستین دولت دکتاتوری پرولتاریا و تأثیرات عمیق و پایه دار آن در رشد جنبش های آزادیبخش ضد امپریالیستی و ضد فیودلی در آسیا، افریقا، و امریکای لاتین موجب گردید که زمینه های رشد افکار استقلال طلبانه و آزادیخواه در وجود جنبش مشروطه خواه کشور تحت رهبری "حزب سری ملی" به وجود آید. با اینکه جنبش نو پای کشور از طرف دولت مستبد حبیب اله این عامل امپریالیسم انگلیس بی رحمانه سرکوب گردید ولی هرگز نتوانست جلوی مبارزات آزادیخواهانه مردم را بگیرد.

امیر امان اله در اوضاع و شرایطی به سلطنت رسید که از یک طرف خلق کشور ما با برپا نمودن قیام های متعدد مسلحانه ضد استعمار امپریالیسم انگلیس خواستار جدی استقلال بودند و از طرف دیگر جنبش مشروطه خواهی نیز رو به گسترش و استحکام بود و ایجاب میکرد که در کشور انقلاب بورژوا دیموکراتیک ضد امپریالیستی و ضد فیودلی به رهبری پرولتاریا صورت میگرفت. ولی بنا بر عدم وجود ستاد فرماندهی پرولتاریا رهبری انقلاب بدست بورژوازی، "حزب سری ملی" افتاد. حزب سری ملی که متشکل از نمایندگان بورژوازی ملی و بورژوازی لیبرال سلطنت طلب بود بنا بر ضعف و ناتوانی سیاسی و تشکیلاتی بخش بورژوازی ملی، بورژوازی لیبرال سلطنت طلب به سرمداری شاه امان اله رهبری این حرکت را به دست گرفت که فرجام آن بجز کسب استقلال سیاسی، دیموکراتیزه کردن جامعه را بدنبال نداشت.

شاه امان اله که تحت تأثیر جوی مساعدی سیاسی ملی و بین المللی قرار داشت یک سلسله ریفورم های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی روی دست گرفت ولی نتوانست آنها در عمل تحقق بخشد تا پشتیبانی مردم را به دست آورد، بلکه بیشتر در تلاش حفظ و استحکام سلطنت و کسب پشتیبانی کشور های امپریالیستی المان و فرانسه گردید.

کشور ما بعد از کسب استقلال از امپریالیسم انگلیس که مبین عظمت و شکوهمندی مبارزات ضد امپریالیستی خلق دلیر کشور ما بود و برای نخستین بار امپریالیسم انگلیس را که در مستعمراتش آفتاب غروب نمی کرد با شکست مفتضحانه مواجه ساخت. ولی بنا بر عدم رهبری پرولتاریا کشور به یک جامعه واقعا آزاد تبدیل نگردید و الزاماً پروسه نیمه مستعمره و نیمه فیودلی تسریع شد. هر نوع رشد بورژوازی ملی خاصنا در سطح سیاست و ایدیولوژی از جانب امپریالیسم انگلیس به شدت سرکوب میگردد و زمینه رشد افکار ارتجاعی کهنه اسلامیسیم به اولی ترین شکل در بین توده های وسیع مردم ما مساعد ساخته میشود. چنانچه بعد از سقوط سلطنت امانی حکومت ستوی از جمله همین زمینه های بود که به نادر غدار از قبل توسط امپریالیسم انگلیس و فرانسه تدارک دیده شده بود.

زمان حکمرانی نادر این نماینده فیودال کمپرادور و نوکر سر سپرده امپریالیسم به خصوص امپریالیسم انگلیس نه تنها جنبش مشروطه خواهی دوران امانی (جناح بورژوازی ملی، "حزب سری ملی") به وحشیانه ترین وجه سرکوب گردید بلکه ورود کالا و سرمایه ای امپریالیستی با تاسیس شرکت های سهامی کمپرادوری در چوکات (بانگ ملی) وابسته به سرمایه غرب، کشور را به نیمه مستعمره و نیمه فیودلی تبدیل نمود. بازی گران فیودال کمپرادوری این سرمایه بانگی و تجاری همان عبدالمجید زابلی، موسی خان قندهاری و غیره بودند که زمینه سود اعظمی امپریالیسم غرب خاصنا بریتانیا را در کشور مساعد ساخت و تقریباً همه تشیئات خصوصی تجاران ملی و صنعتی را مسدود اعلام نمود.

نادر غدار قیودانی را در معارف به ارتجاعی ترین شیوه و وضع نمود - مدارس و انجمن های نسوان را ممنوع اعلام کرد و محصلین و شاگردان که در خارج کشور مصروف تحصیل بودند فراخواند برخی آنها را به زندان افکند و زنان را در برقع ها مستور ساخت. سیاست مستبدانه و سرکوب گرانه دوران نادر جلاد توام با بیداد شونیسیم، عظمت طلبانه طبقه حاکمه ملت پشتون یعنی ستم ملی در پیوند با ستم امپریالیستی بر خلق کشور و ملیت های تحت ستم به شدت کامل اعمال و در دوران حکومت ظاهر شاه خانن و به خصوص دوره صدارت محمد هاشم این وحشت و بربریت به انتهای خود رسید.

بعد از کشته شدن نادر وقتیکه ظاهر شاه به سریر قدرت نشاندن میشود دوره اختناق برادر دیگر نادر یعنی محمد هاشم جنایت پیشه آغاز میگردد و برای اولین بار یک عده زیاد از عناصر شریف و بیگناه کشور تحت نام "قاتلین نادر" به وحشیانه ترین شکل کشته میشوند و بدین وسیله کشتار جمعی خلق های ما به دست هاشم جلاد آغاز میشود و برای استحکام سلطنت ظاهر شاه خانن از هیچ گونه زجر و شکنجه و کشتار مردم که از این خاننین و دست پروردگان امپریالیسم انگلیس نفرت داشتند دریغ نورزید.

از یکطرف حدت تضاد های که ناشی از استبداد و اختناق سلطنت لجام گسیخته بود و از طرف دیگر ایجاد شرایط مساعد بین المللی بخصوص پیروزی کشور شورواها بر نازیسم هتلر در جنگ دوم جهانی و پیروزی انقلاب بورژوا دیموکراتیک طراز نوین در کشور چین تحت رهبری داعیان رفیق مانوتسه دون رژیم سلطنت استبدادی ظاهر شاه را ناگزیر ساخت تا دست به یک سلسله ریفرم های اغوا گرانه سیاسی بزند

رژیم سلطنت برای بر آورده ساختن این هدف، شاه محمود برادر دیگر نادر را به جای محمد هاشم در مقام صدارت گماشت. خصومت توده ها که علیه رژیم مستبد سلطنتی به اوج خود رسیده بود منجر به وجود آمدن جنبش دوره هفت شورا گردید که بعد از مدت کوتاه این جنبش به شیوه وحشیانه سرکوب و مامیت فاشستی دیموکراسی کذایی شا محمود این نماینده استبداد فیودال - کمپرادوری را به نمایش گذاشت.

بعد از سرکوب جنبش دوره هفت شورا که ماهیت جنبش بورژوا دیموکراتیک کین را داشت نخستین حلقه کمونستی توسط عبدالرحمن "محمود دی" فقید که بخش رادیکال جنبش بورژوا دیموکراتیک دوره هفت شورا را رهبری میکرد، ایجاد شد که در رساله به نام "مناظره" متبیین یافته است.

کشور ما که در دهه ای بیست (۵۰) به اثر وام ۲۰ میلیون دالری امریکا، بحیث یک کشور نیمه مستعمره و نیمه فیودلی در حلقه. اسارت امپریالیسم غرب قرار داشت، در دهه ۲۰ در زمان صدارت محمد داود. بورژوا بیروکرات کمپرادور با عقد معاهدات اسارت بار در ساحات سیاسی - نظامی. اقتصادی و فرهنگی با سوسیال امپریالیسم روس و خاصتاً با گرفتن وام ۱۰۰ میلیون دالری در زیر بار سنگین استثمار گرانه سوسیال امپریالیسم فرو میرود، که عمدتاً در دهه چهل کشور ما بحیث یک کشور نیمه مستعمره و نیمه فیودلی عملاً در حلقه زنجیر اسارت بار سوسیال امپریالیسم روس گرفتار میشود. سوسیال امپریالیسم بر علاوه تحمیل معاهدات ننگین به منظور بر آوردن اهداف غارت گرانه سیاسی امپریالیستی خویش باند میهن فروش "حزب دیموکراتیک خلق" را ایجاد و سازماندهی نمود.

دهه چهل در تاریخ کشور نکته عطفی است که صفحه شکوهمندی را در تاریخ مبارزات طبقاتی رقم میزند یعنی در دهه چهل جنبش اصیل کمونستی - سازمان جوانان مترقی (م.ل.ا) پایه عرصه وجود میگذارد. سازمان جوانان مترقی از مبارزات بین المللی بین مارکسیسم - لیننیسم و روبریزه نیمه خروشی، تحت رهبری حزب کمونست چین در اس رفیق مانوتسه دون التمام گرفته که بیان رشد پرولتاریای انقلابی کشور ما می باشد. سازمان جوانان مترقی بمتابه الترناتیف در مقابل پیروان منحن روبریونیسیم خروچی باند "دیموک راتیک خلق" ارتجاع و امپریالیسم وظیفه بزرگ رهبری انقلاب بورژوا دیموکراتیک طراز نوین برای نیل به سوسیالیسم و کمونیسیم جهانی را به عهده گرفت، و این واقعه باب نوین بود در تاریخ مبارزات خلق ستمدیده کشور ما.

قانون اساسی دهه چهل بجز وثیقه قانونیت دادن به اعمال ضد مردمی رژیم سلطنت چیزی دیگری تدوین نگردید و بدین وسیله از یک طرف خواستند موقتاً با به کنار گذاشتن داود از صحنه قدرت، از کشکش های درونی خانوادگی خاندان سلطنت بکاهند و از جانبی هم با ماسک دیموکراسی چهره ضد دیموکراتیک و ضد مردمی اش را بیوشانند.

یاد آور باید شد که کشمکش درونی خاندان سلطنتی عمدتاً بر سر مسئله بود که داود در بعد حمایت از کمپرادور ریسیم سوسیال امپریالیسم روس قراوم داشت و ظاهر شاه با دار و دسته اش از امپریالیسم غرب در راس اضلاع متحده امریکا دفاع می نمود.

پارلمان که بر مبنای قانون اساسی به وجود آمده بود برای حفظ و تحکیم رژیم سرکوبگر و استثمار خلق قانون وضع میکرد و بر ستم و استثمار توده های زحمت کش خلق کشور صحه می گذاشت، لذا قانون اساسی و پارلمان ناشی از ان پدیده های طبقاتی بودند که بر پیشانی خود مهر طبقات حاکمه را حمل میکرد. ارتجاع میخواست تمام اعمال ضد دیموکراتیک را که خلق ما را در فقر و سیاه روی و جهل قرون وسطایی نگاه داشته بود پرده به اندازد، ولی این پرده اقتدر مندرس و کینه بود که حتی برای چند روزی هم نتوانست چهره زشت و درنده خوی این رژیم قرون وسطایی را مستور بنماید که نمونه بارز این عمل ضد دیموکراتیک رژیم، سرکوب وحشیانه جنبش روشن فکری کشور در (۲ عقرب ۱۳۲۲) می باشد.

در اواخر دهه چهل بحران اقتصادی رژیم را فرا گرفت. به اثر خشک سالی متواتر سال های ۱۳۲۹ و ۱۳۵۱ در چندین ولایات کشور هزاران هموطن ما از قحطی و گرسنگی جان دادند علف خوردند اطفال معصوم و علیل را به کام مرگ انداختند که عامل همه این بدبختی ها ریشه در ستم و استثمار فیودال، کمپرادوری و امپریالیستی داشت.

همپا با این بحران همه گیر و خانمان بر انداز مبارزات ضد رژیم سلطنتی با شرکت وسیع و گسترده اقشار و طبقات انقلابی اعم از کارگران، دهقانان، روشنفکران، مأمورین پایین رتبه، محصلین، استادان، دکتوران و اهل کسبه و پیشه وران در جریان دیموکراتیک نوین (شعله جاوید) که از طرف سازمان جوانان مرفقی رهبری میشد به اوج خود رسیده بود. همین مبارزات، رژیم سلطنت و طبقات ارتجاعی را به وحشت انداخت و دست به سرکوب وحشیانه جنبش دیموکراتیک نوین زد.

تشدید تضاد و خصومت دو بلوک امپریالیستی غرب و شرق به سردمداری اضلاع متحده امریکا و سوسیال امپریالیسم روس بر سر منافع امپریالیستی و به خصوص موقیعت نو پولیتیک کشور به مثابه نقطه ستراتیژیک در منطقه وحدت تضاد خلق و توده های وسیع زحمت کش تحت ستم و استثمار دوگانه فیودال - کمپرادوری و امپریالیستی با رژیم سلطنتی ظاهر شاه عواملی بودند که کودتای (۲۶ سرطان ۱۳۵۲) را به دنبال آورد. کودتای ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ با سردمداری داود که بیانگر دخالت مستقیم سوسیال امپریالیسم روس و پشتیبانی همه جانبه اعمال آن باند های وطن فروش "خلق" و "پرچم" و سایر نیروی های ذخیره با دستور K.G.B بود که کشور ما را در حلقوم سوسیال امپریالیسم روس فروبرد.

افغانستان که معبر مساعدی برای رسیدن به هدف ستراتیژیک سوسیال امپریالیسم روس یعنی بحر هند بود و روس میخواست ازین طریق به منظور دست یابی بر منابع سرشار نفت خلیج فارس مسلط شود؛ این مسئله امپریالیسم غرب در راس اضلاع متحده امریکا را بیش از پیش تحریک و حراسان ساحل بنا، در آخرین لحظات دوره سلطنت ظاهر شاه، موسی شفیق عامل معلوم الحال امپریالیسم غرب به حیث صدر اعظم از جانب شاه نوین گردانید و ازین طریق رژیم سلطنتی توانست یک سلسله معاهدات تنگن را با اعمال امپریالیسم غرب به امضاء رساند. روس ها با دریای علمند با دولت مرتجع شاهنشاهی ایران این ژاندارم امپریالیسم امریکا در منطقه رژیم سلطنتی را هر چه بیشتر در وابستگی با غرب قرار داد.

داود که در دوران صدارت خود وام صد میلیون دالری را از سوسیال امپریالیسم روس دسیاب کرده بود به کودتای ۲۶ سرطان کمک کرد و جاده صاف کن برای کودتای شور و تجاوز نظامی سوسیال امپریالیسم روس این تزاران نوین شد. به خاطریکه این وام بمنظور بر آورده ساختن اهداف سیاسی، اقتصادی، و نظامی آن عا در افغانستان به کار برده میشد. همین عوامل سبب شد که برای اولین بار داود جلاد طی کودتای ۲۶ سرطان بر سریر قدرت نشانده شود.

داود برای مدت زمان معین به منظور بر آوردن اهداف مشخص از طرف سوسیال امپریالیسم روس بقدرت رسانده شد و مورد پشتیبانی همه جانبه باند های وطن فروش خلق و پرچم این نوکران خود فروخته قرار داشت. ولی با همه عوامل مساعدی که از ان تذکر رفت داود نتوانست آن مهره ای باشد که برای تحقق اهداف ستراتیژیک و طولانی مدت به حیث سردمدار حکم مت وابسته به سوسیال امپریالیسم روس باقی بماند. زیرا باند های وطن فروش "خلق" و "پرچم" نیروی اساسی و دست یار خوبی برای سوسیال امپریالیسم روس

منظور رسیدن به اهداف ستراتیژیکش (مستعمره ساختن افغانستان، دسترسی به ابهای گرم خلیج فارس) بود.

داود که برای مدت زمان معین به منظور بر آورده ساختن اهداف مشخص در تباری باند های "خلق و پرچم" به قدرت رسانیده شده بود این تباری تا مدت زمانی ادامه یافت. ولی بنابر خواست سوسیال امپریالیسم روس مبنی بر بالا کشیدن باند وطن فروش "خلق و پرچم" بر سریر قدرت بر عم حورد و موجب تشدید تخاص میان دار و دسته داود و این باند گردید.

داود این عامل امپریالیسم که موقعیت خود را در خطر دید و حاضر به سپردن قدرت به باند "خلق و پرچم" هم نمیشد ناگزیر برای حفظ و بقای خویش دست به دامن امپریالیسم غرب انداخت. این تشبث داود سوسیال امپریالیسم را در وضعیتی قرار میدهد که می باید به کودتای سیاه و ننگینی دیگری یعنی - کودتای غمت ثور ۱۳۵۴ به منظور به قدرت رساندن باند شرمسار "خلق و پرچم" بخاطر مستعمره ساختن کشور ما دست بزند.

باند وطن فروش "خلق و پرچم" که بوسیله کودتای سیاه و ننگین (۴ ثور ۱۳۵۴) به قدرت رسیده بود، دست به تبلیغات زهر آگین و فریبنده ای اصلاحات سیاسی و اقتصادی زد. ولی از آنجاییکه این نیرو های مزدور هرگز بر پایه قدرت مردم بمیان نیامده بودند - هر چند که کودتای خود را "انقلاب" و راه "نوین" انقلاب در کشور تیوریزه نمودند نتوانستند مردم ما را، که چهره واقعی آنان و با داران سوسیال امپریالیستی روسی شان را خوب درک کرده بودند فریب دهند. بنابر این اعمال مزدور منشانه ای باند "خلق و پرچم" که خلق های کشور ما را بکام با داران فاشیست شان فرو برده بودند مردم ستم دیده ما اندک توهمی را به خود راه نداده و دست به مقاومت های گوناگون زدند. این دولت فاشیستی وابسته به سوسیال امپریالیسم روس و قتیکه نفرت و انزجار خلق های ستم دیده کشور را در برابر خود دید بیشتر حار شده و دست به یک سلسله اعمال فاشیستی و سرکوبگر از قبیل کشتار دسته جمعی، اختناق، پیگرد، شکنجه، زندان و غیره میزند و خلق ستم دیده ما را زیر نام آنها سات بی پایه ای نو با کون به حلقوم مرگ می سپارد.

اجرای ریفرم ارضی نه به منظور زمین دهی و نه به منظور ملیسم بلکه به خاطر وابستگی هر چه بیشتر اقتصاد کشور ما به سیستم اقتصادی سرمایه انحصاری بورکراتیک سوسیال امپریالیسم از طریق گسترش پایه ان اقتصادی بورژوازی بیروکرات کمپرادور دست نشانده شان و تشدید استثمار حاق زحمتکش ما بود. باند وطن فروش به مجرد به قدرت رسیدن به دستور با داران فاشیست شان اولین حمله وحشیانه و خانانانه را علیه جنبش دیموکراتیک نوین (شعله جاوید) آغاز و کار را به جای رساند که اعدام های دسته جمعی در سایر نقاط کشور به سویه هر واحدی اداری بره انداخت. استبداد و بیدادگری و جنایات بی حد و حصر آنان به حدی رسید که آتش خشم خلق ما زبانه کشیده و در نتیجه قیام های خود جوش مردم علیه این باند های مزدور، جنایت کار و با دار منش آغاز و به اسرع وقت کران تا کران کشور گسترش یافت و بدینوسیله رژیم ستم نشانده سوسیال امپریالیسم روس بیچاره و زبون شد.

در ربع اخیر سان ۱۳۵۸ ش تنفر و خشم خلق که در قیام های خود جوش مسلحانه تبلور می یافت چنان طیفی وسیعی یافت که رژیم مزدور را در چار دیواری عمارات دولتی و مراکز شهرها محاصره و به لبه ای پرتگاه سقوط قرار داده بود.

سوسیال امپریالیسم که نوکران بی مایه خود را در مقابل شورش دشمن برانداز خلق ما به نابودی حتمی مواجه دید طبق نقشه ای ستراتیژیک قبلا، طرح شده با ارتش ۱۵۰ هزار نفری مجهز با تمام سار و برگ نظامی با شمول سلاح نابود کننده دسته جمعی کیمیاوی و بیولوژیکی به منظور رسیدن به آب های گرم هند و خلیج فارس و حمایت و حفظ نیروی های بی مایه و مزدور باند "خلق و پرچم" کشور ما را مورد تهاجم مستقیم و وحشیانه و ددمنشانه نظامی قرار داد.

کودتای ننگین (۴ ثور ۱۳۵۴) و تجاوز مستقیم سوسیال امپریالیسم روس بر میهن ما موجب تشدید هر چه بیشتر تضاد بین خلق کشور و سوسیال امپریالیسم تجاوز گر معه باند رویزیونیستی "خلق و پرچم" گردید و منحنیت تضاد عمده و محوری که مشخص کننده مرحله ای از پروسه ای انقلاب دیموکراسی نوین بود تبارز کرد.

بر علاوه تشدید تضاد خلق ما با سوسیال امپریالیسم معه ای نوکرانش که موجب قیام های خود جوش توده ای گردیده بود، تضاد بین دو بلوک امپریالیستی (دو ابر قدرت) شرق و غرب در منطقه و خاصنا در کشور ما حدت خاصی یافته و کشور را به گره گاه تضاد های امپریالیستی و ارتجاعی جهانی تبدیل نمود.

سوسیال امپریالیسم روس توام با تجاوز مستقیم فاشستی خود مهره دیگر از فروختگان جناح پرچم - ببرک خانن را روی میله تانک های ارتش تجاوز گر به میهن ما تحمیل کرد و امین جلاد نوکر سرسپرده قبلی را که دیگر بدر دبخور شان نبود با دار و دسته اش از بین برد. ببرک این سگ زنجیری سوسیال امپریالیسم روس در ابتدا به منظور به اصطلاح تقبیح مشی یاران سلف خود دست به یک سلسله عقب نشینی ها و سازمان دمی های جدید زد: از قبیل استرداد کامل املاک فیودالان و دارای های عده از کمپرادوران و بیروکراتهای اسبق و استخدام آنها در مقام های دولتی، "جبهه ملی پدر وطن" و ارگان های محلی قدرت دولتی. ایجاد ارتش ملیشایی از عناصر دزد، رهن و لومپنان غارت گر؛ خریداری برخی از سران مرنج اقوام و قبایل کشور؛ همه این تشکیلات مستقیما از طرف دستگاه های جهانی جاسوسی خاد و K.G.B تنظیم و رهبری میگردید.

طراح این چنین عقب نشینی ها و سازمان دمی جدید نه ببرک وطن فروش بلکه باداران جنایت پیشه ای سوسیال امپریالیسم روس بوده و علت این عقب نشینی ها همانا تقویت پایه اجتماعی لرزان و بی بنیاد شان بود. ولی این همه سازش ها و عقب نشینی های اغواگرانه ای که به خاطر فریب مردم ستم دیده ما براه انداخته شده بود جای نگرفت و نتوانست خلق دلیر ما را وادار به قبول اسارت و انقیاد امپریالیستی نماید. مقاومت دلیرانه و حماسه آفرین جنبش های خود انگیزه توده های خلق که کران تا کران کشور را در بر گرفته بود هر چه بیشتر سوسیال امپریالیسم اشغالگر و نوکران، باند های وطن فروش خلق و پرچم را بیش از پیش زبون تر ساخته بود.

جنبش کمونستی کشور که می بايست وطنیه و وجیبه سترگ جنگ رهاییبخش ملی ضد سوسیال امپریالیسم تجاوز گر را به عهده میگرفت، بنابر عوامل گوناگون - ضعف ایدئولوژیک سیاسی ناشی از کمبود معرفت و عدم درک از مراحل تکاملی جهان بینی علمی (م-ل-م) و موجودیت روند های انحرافی اپورتونیستی و رویزونیستی، با همه تلاش ها و قربانیها نتوانست به حزب کمونست واقعی (م.ل.م) ارتقا یابد. و اما ارتجاع فیودال کمپرادور با مساعدت یک سلسله شرایط داخلی خاصا ارتجاعی مذهبی و عدم درک توده های وسیع کشور از اوضاع و شرایط عینی مسلط در کشور، نتوانست که چه میداند امپریالیسم غرب را خاصا اضلاع متحده امریکا و ارتجاع منطقه ایران و پاکستان را به خود جلب نماید. امپریالیسم غرب در راس اضلاع متحده امریکا که بعد از تجاوز سوسیال امپریالیسم روس

بر افغانستان به خاطر رسیدن به آبهای گرم هند خیلی حراسان بود به خاطر تضعیف و جلوگیری از پیشرفت سوسیال امپریالیسم به جانب بحر هند برای تسلط بر منابع سرشار نفت خلیج این نیروهای مرتجع فیودال کمپرادور را ذریعه سازمانهای جاسوسی جهانی C.I.A با مصارف میلیارد ها دالر در تشکیلات تفذیلی مختلف تحت رهبری گماشتگان مرتجع و جنایت پیشه اسلامیت (گل البدین، ربانی، مسعود یونس خالص، سیاف، گیلانی، مجددی، مزاری محمندی و غیره) سرهم بندی نموده و در خاک پاکستان و ایران تحت رهبری مستقیم I.S.I سازمان جاسوسی نظامی پاکستان و سپاه تیبیان و پاسداران ایران با اسلحه و تجهیزات ارایش شده و زیر نام جنگ اسلام علیه کمونیسم به خاطر گشتار و بی خاداران سادان سرام بیگناه، بر کشور ما تحمیل گردیده و در عدم موجودیت حزب کمونست واقعی در کشور رهبری جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیسم را عصب و اولین مرمی های کشنده را بر سینه های انقلابیون اصیل کشور ما فرود بردند. چنانچه سوسیال امپریالیسم روس نیز همین کار را کرده بود. از یک طرف حدت تضاد بین دو ابر قدرت که کشور را به گرهگاه تضاد امپریالیستی تبدیل نموده بود از جانب دیگر مقاومت دلیرانه خود انگیزه ای خلق آزادمنش ما پوسیدگی درونی سوسیال امپریالیسم را هر چه بیشتر تسریع کرده و اثرات شکست های تلخ و منتضحات روبرو ساخت.

سوسیال امپریالیسم روس به منظور جلوگیری از بحران درونی که به مرحله انفجاری خود رسیده و بروز خطر جنگ سوم جهانی که ناشی از حدت تضاد بین دو ابر قدرت بود، دبیله ماسی سیاسی امپریالیستی را بر مبنای سازش و تبانی با امپریالیسم غرب در راس اضلاع متحده امریکا و متحدین آن در پیش گرفت. اتخاذ این سیاست نوین تبانی تضاد از طرف گریچف روند تشدید یابنده بسوی جنگ سوم جهانی را تخفیف داده و زمینه های تبانی بین دو بلوک امپریالیستی را در سطح جهانی به وجود آورد که البته این ترفی کننده تضاد تبانی نیست.

تاثیرات شوم سیاست تبانی و سازش امپریالیسم جهانی و ارتجاع به منظور شکست مقاومت دلیرانه خلق کشور ما علیه سوسیال امپریالیسم روس و معامله گری بر دست آورد های این مقاومت در طرح ژنیه با برهنگی کامل انعکاس یافت.

سوسیال امپریالیسم که حضور مستقیم نظامی خود را در کشور ما بنابر شکست های جبران ناپذیر لازم نمیدانست بعد از تدارک زمینه های تضمین کننده برای بقای دولت دست نشانده کابل ارتش اشغالگر خود را طی زمانی نو ماهه از کشور ما خارج نمود، و کشور ما که با تجاوز نظامی فاشستی به جامعه مستعمره و نیمه فیودالی تبدیل شده بود با خروج این ارتش اشغالگر دو باره به صورت نیمه مستعمره و نیمه فیودالی تغییر نمود.

با آغاز روند تبانی بین دو بلوک، "نجیب" به حیث سردمدار دولت پوشالی کابل به منظور پیاده نمودن مشی سازش و تبانی با نیرو های وابسته با امپریالیسم غرب بر سریر قدرت نشانده شد. نجیب این نوکر فاشیست و سر سپرده تمام دستور های صادر شده کرملن را به معرض اجرا قرار میداد؛ مانند اعلان آتش بست یک جانبه در اوایل سال 1987 با نیروی ارتجاعی وابسته به امپریالیسم غرب، پیشکش طرح "اشتی ملی" و هم چنان دست زدن به مانور های سیاسی فضیحت بار چون دعوت "لویه جرگه" تصویب "قانون اساسی" انتخابات "شورای ملی" و با الآخره امضاء و پیاده نمودن فرار داد های صلح ژنیو.

در نتیجه ای قرار داد "صلح ژنیو" سوسیال امپریالیسم روس و امپریالیسم غرب در راس اضلاع متحده امریکا هر کدام به تلاش های خانناهی ای استعماری و کسب امتیاز در دولت ائتلافی آینده در کشور ما ادامه دادند که از یک طرف امپریالیسم غرب در راس اضلاع متحده امریکا و ارتجاع منطقه بخصوص (پاکستان، ایران و عربستان سعودی) تلاش های مذبحخانه و خانناهی ای را به منظور تجدید سازماندهی نیروهای ارتجاعی وابسته ای خویش آغاز و در یک گردهم آیی مختصصانه دولت موقت نام نهاد را در پاکستان سرهمبندی نمودند و از طرف دیگر سوسیال امپریالیسم روس با بیرون کشیدن ارتش تجاوزگر خویش، دولت مزدور کابل را با عصری ترین و پیشرفته ترین اسلحه مجهز و به حمایت از آن ادامه داد. هم چنان بعد از معاهده ژنیو دو جناح امپریالیستی به ایجاد یک دولت ائتلافی آینده در افغانستان که ضامن منافع مسبق بلوک دولت امپریالیستی باشد نیز توافق کردند. بنا، "مجمع ملل متحد" که حیثیت دستیار - امپریالیسم جهانی و ارتجاع وابسته به آنها را دارد به منظور تهیه ایجاد دولت ائتلافی، بننسیوان نماینده خاص سرمنشی "موسسه ملل متحد" را به این وظیفه گماشت. ولی چون طرح "موسسه ملل متحد" در باره این دولت ائتلافی که از طرف بننسیوان پیشنهاد شده بود بیشتر بیان گر تامین کننده منافع و خواست سیاسی امپریالیسم غرب بود تا امپریالیسم روس بنا، توسط سردمداران کرملن و جناح وطن فروش "پرچم" با خلع نجیب از قدرت، پاسی سبوتاز شد.

بعد از سبوتاز طرح ملل متحد در باره دولت ائتلافی سوسیال امپریالیسم روس ائتلاف نامقدس جدیدی را از نیروهای مزدور خویش - یعنی از سگان زنجیری نماینده فیودال و بورژوازی بیروکرات کسپرادور جناح پرچم به سرکردگی بېرک خانن، ملیشه جنایت کار رشید دوستم جناح مسعود ربانی، وحدت مزاری، ملیشه ای نادری و باند سیاف در جبل السراج ولایت پروان سرهم بندی نمود و این ائتلاف وظیفه داشت تا اولتر از همه وارد کابل شده و دولت ائتلافی آینده را به خاطر تامین منافع امپریالیسم روس در افغانستان تشکیل دهند، و چنین هم کرد. گلب الدین فاشیست و جنایت کار با دار و دسته ای نظامی خود که نیروی عمده سگان زنجیری فیودال کسپرادوری امپریالیسم غرب در راس اضلاع متحده را تشکیل میداد نیز به پانتخت کشور به کابل داخل شد، ولی از طرف نیروهای ائتلافی مسعود ربانی از شهر به بیرون رانده شده و در یک موقعیت ستراتیژیک برای مقابله با مسعود - ربانی و تخریب شهر کابل یعنی در منطقه چار آسیاب اخذ موقع نمود.

صبغت اله مجددی که حیثیت بیش از یک گودی کوکی نداشت و از هیچ اتوریتیه سیاسی - نظامی برخوردار نبود در راس این دولت پوشالی ایتلاف شمال بنابر فیصله ای گورنر هاوس پیشاور نصب گردید. مجددی با فقدان اتوریتیه سیاسی - نظامی که نتوانسته بود دولت ائتلافی مستقر در شهر کابل را بخاطر منافع دو جناح امپریالیستی شکل دهد و استحکام بخشد موجب تشدید تضاد بین جناح های امپریالیسم غرب و امپریالیسم روس و نیروهای وابسته فیودال کسپرادوری این دو جناح گردید که پی امدان شعله ور شدن جنگ، های خونین بین نیروهای ارتجاعی دو جناح و به خاک و خون کشیدن شهر کابل و اطراف آن میباشند.

نیروهای ائتلافی امپریالیسم غرب به سرکردگی باند غارتگر گلب الدین که در نخستین جنگ علیه ائتلاف شمال شکست خورده بود، دومین حمله وحشیانه خود را با استناد از تمام امکانات نظامی در اوایل ماه اگست 1992 آغاز نمود. ولی این جنگهای وحشیانه بجز ویرانی

و به غارت کشیدن شهر کابل قتل ده هزار نفر و صد هزار اواره دست آورد دیگری را یعنی ایجاد دولت متمرکز فیودال کمپرادوری به نفع امپریالیسم امریکا ارتجاع پاکستان و عرب به بار نه آورد، بلکه بیش از پیش به طرف فرسودگی و زبونی طی مسیر میکرد.

۹ بر علاوه جنگهای ویرانگر ارتجاعی بین دو جناح اصلی متخاصم جنگ های غارتگرانه و وحشیانه بین نیروی های شامل در یک ائتلاف بر سر غارت و کشتار مردم بیگناه در رابطه با منافع ارتجاع منطقه (پاکستان، ایران، عربستان سعودی و غیره) نیز صورت می گرفت که موجب تغییر موضع از یک ائتلاف به ائتلاف دیگر میگردید - یعنی رفتن باند غارتگر رشید دوستم به باند جنایت کار گلب الدین و رفتن گلب الدین به باند مزدور مزاری و سر عم بندی غیره ائتلاف ما. چنین تعویض مواضع از جمله خصیلت های طبقاتی نیرو های فیودال کمپرادور امپریالیستی بنابر سر خوردگی های شکست امیز آنها میباشد. که البته این سر خوردگی و تشتت در نیروهای جناح امپریالیسم روس بدتر از آن بود که اکثر منجر به درگیری های خونین بین مسعود - ربانی و دوستم، مسعود - ربانی و وحدت و سیاف و وحدت نیز میگردد.

هدف از ایجاد یک دولت متمرکز و نیرومند فیودال کمپرادوری از طرف امپریالیسم غرب در راس اضلاع متحده امریکا در افغانستان این بود که بر علاوه غارت کشور ما سرمایه مالی و مال التجاره خود را به کشور های آسیای میانه به خاطر دست یابی به سود بیشتر گسترش دهد تا بدین سبب راه های مواصلاتی را در این مناطق خود تهیه ببیند. که با فروپاشی امپریالیسم روس این تمایل امپریالیسم غرب بیشتر شدت خواهد یافت.

و قتی که این اهداف غارتگرانه امپریالیسم امریکا را، نیروهای فیودال کمپرادوری وابسته به آن عمدتاً باند گلب الدین با همه تپ و تلاش های کشتار و غارت مردم بیگناه ما نمود، نتوانست بر آورده سازد بنا به امپریالیسم امریکا در صدد تهیه و تدارک نیروی جدید گردید این نیروی جدیدی که زیر نام "طالبان" در پاکستان تدارک و سازماندهی شده اند نه یک نیروی جدید بلکه از نظر ماهیت ایدیولوژیک - سیاسی یک نیروی بیشتر نهفته و فرسوده ای قرون وسطایی میباشد. وسیع نیروهای ارتجاعی بنام طالبان بر مبنای دو فکتور اساسی - یعنی شونیسم عظمت طلبانه ملت پشتون و حاکمیت مذهبی که پایه طبقاتی آن ساختار نیمه فیودالی و نیمه مستعمره کشور یعنی طبقات فیودال بورژوازی بوروکرات کمپرادور می باشد صورت گرفته است - یعنی سیاست ارتجاعی طالبان ترکیبی از شونیسم عظمت طلبانه، ملت پشتون و فاشیسم مذهبی میباشد.

در ترکیب طالبان عمدتاً این نیروهای ارتجاعی غیر متجانس شامل میباشند:

۱- طلبه های افغانی و پاکستانی مدارس مذهبی که تحت رهبری احزاب ارتجاعی اسلامی (جمعیت العلمای اسلامی فضل الرحمن و سميع الحق، جماعت اسلامی حسین احمد و) عمدتاً در صوبه بلوچستان و صوبه سرحد پاکستان تعلیمات ایدیولوژیک سیاسی ارتجاعی امپریالیستی فرا گرفته اند. در تشکیل و سازماندهی این نیرو، فضل الرحمن رهبر جمعیت علمای اسلام در رابطه و هم سوئی با حکومت بی نظیر بوتو و ISI ارتش پاکستان به دستور و نظارت سازمان جیشی CIA رول اساسی بازی کرده است.

۲- بقایای تنظیم های ارتجاعی فرسوده و شکست خورده قبلی عمدتاً نیروی های مربوط به حرکت انقلاب اسلامی محمد نبی و حزب اسلامی مولوی خالص که مورد اعتماد ISI ارتش پاکستان قرار داشتند.

۳- نیرو های وطن فروش جناح خلق مربوط به شهنواز تنی وزیر دفاع اسبق رژیم دست نشانده نجیب.

۴- بر علاوه طلاب پاکستانی مدارس خصوصی مذهبی که از آن نام برده شد، باند های تروریستی ارتجاع اسلامی کشورهای مختلف به خصوص پاکستانی، عربی چیچنیایی، اولیغوری حتی انگلیسی و امریکایی تحت رهبری اسامه بن لادن رهبر القاعده، این قهرمان ریگن در اثنای جنگ اسلام علیه کمونیسم در افغانستان زیر نظارت مستقیم C.I.A اضلاع متحده امریکا نیز در ترکیب طالبان شامل بودند. که در سال های اخیر قدرت طالبان، این نیروها دیگر به مثابه نیروی متشنل و تعلیم یافته تروریستی جهانی در خدمت امپریالیسم غرب خاصاً امریکا قرار گرفته بودند و رهبری "حکومت طالبان" در افغانستان را نیز به عهده داشتند.

و اما نیروی "طالبان" چرا به مثابه یک نیروی سیاسی نظامی در پاکستان عرض اندام نمود و بر کشور ما مسلط ساخته شد؟ ارتجاع منحنی پاکستان این نمایندگان فیودال بورژوا بیروکرات کمپرادور و سگ زنجیری امپریالیسم غرب به سردمداری اضلاع متحده امریکا حیثیت ژاندارم امپریالیسم غرب در منطقه داشت که دین تجاوز سوسیال امپریالیسم بر کشور ما از یک موقعیت خاصی در رابطه با منافع ستراتیژیک امپریالیسم غرب در منطقه بود. در ۱۹۶۰ میلادی ارتجاع پاکستان از همان آوان دو هدف را دنبال نموده است: نخست استحكام موقعیت خود بمنابیه خدمت ژاندارم امپریالیسم جهانخوار غرب خاصتا امریکا و کسب حیثیت رکابدار ممتاز آن در منطقه ثانیاً ادامه تلاش های خانناهی ای مبنی بر مسلط نمودن نیروهای دست پرورده ارتجاعی در منطقه به خصوص کشور ما افغانستان طبق خواست و نقشه ستراتیژیک منطقه ای امپریالیسم اضلاع متحده امریکا البته این تلاش های خاینانه ای ارتجاع پاکستان بعد از فروپاشی سوسیال امپریالیسم روس به خاطر دست رسی به منافع سرشار نفت و گاز آسیای میانه سریع تر شد.

ارتجاع سعودی و دیگر کشور های عربی خلیج نیز مانند ارتجاع پاکستان در تطبیق نقشه اشغالگرانه امپریالیسم غرب در راس اضلاع متحده امریکا سهمی برانزنده داشته است.

یورش نیروی های ارتجاعی طالبان از سرحد جنوب غرب کشور طبق نقشه ستراتیژیک امپریالیسم اضلاع متحده امریکا با پشتیبانی همه جانبه نیروهای نظامی سیاسی شبکه ای اطلاعاتی ارتش پاکستان (ISI) به منظور تامین اهداف ستراتیژیک امپریالیسم غرب خاصتا امریکا در مدت زمان بسیار کوتاه یعنی در مدت چهار هفته (4 نوامبر - 7 دسامبر 1994) ولایات قندهار، هلمند و اورزگان را تصرف و تعرضات خود را به استقامت های مختلف کشور گسترش دادند. و گلب الدین را از تمام نقاط ستراتیژیک اش عقب زدند.

هدف ستراتیژیک امپریالیسم غرب برگیری امریکا در این معامله گری چه بود؟ همانا اشغال کشور و سرکوب خلیجهای ستم دیده ما توسط طالبان و ایجاد دولت فیودال کمپرادوری متمرکز در آن به منظور رسیدن به کشور های آسیای میانه و سلطه بر منافع نفت و گاز آن که فروپاشی سوسیال امپریالیسم روس زمینه مساعدی را در تطبیق این نقشه برای امریکا آماده ساخته بود.

طالبان این پیشرفت برق اسای خود را اعطای معجزه خداوندی و پشتیبانی "محمد" خوانده اند و این مطلب را ذریعه ای اوراق خواب نامه ها انتشار دادند. ولی خلق های ستمدیده ما که اندک آگاهی عم داشتند درک کردند که این نه معجزه است نه پشتیبانی محمد، بلکه تعویض نیروهای فیودال کمپرادوری امپریالیسم است که با خلع سلاح کردن نوکران اسبق خود و پشتیبانی از نوکران جدید به این عمل سرعت حرکت میبخشند.

طالبان زمانیکه شهر کابل را در محاصره گرفتند، اندک زمانی به صورت تکتیکی با مسعود - ربانی سردمداران دولت مرکزی بی بنیاد و گسست پذیر در تقاضای فرار گرفتند. چون این تفاهم بیانگر هدف ستراتیژیک طالبان و مسعود - ربانی نبود بنا، مدتی بعد طالبان حملات تعرضی خود را بر کابل تسریع کرده و مسعود - ربانی یا تمام گروه های جنایت کار اتحاد شمال از قبیل باند سیاف، باند دوستم، و باند خلیلی بدون مناومت کابل را تخلیه کرده، مسعود و ربانی به طرف دره پنجشیر و رسول سیاف و خلیلی به جانب مزار شریف رو به فرار نهادند مسعود - ربانی که نوکران سر سپرده و قسم خورده امپریالیسم روس بودند از ابتدای جنگ های مقاومت علیه تجاوز سوسیال امپریالیسم روس به آنها تعهداتی بسته بودند و منظور بر آوردن اهداف ذیل، به مقاومت خود علیه طالبان ادامه دادند.

۱- تامین منافع امپریالیسم روس در افغانستان، بان منطقه در تضاد با منافع امپریالیسم غرب در راس اضلاع متحده امریکا.

۲- دامن زدن به ناسیونالیسم بورژوازی کمپرادور ملیت های تحت ستم خاصتا ملت های تاجک و هزاره علیه شونیسم ملت پشتون طالبان. این خصلت و خواست امپریالیسم جهانی است که تضاد های ملیتی و مذهبی در کشور های تحت سلطه را دامن میزنند، چنانچه امپریالیسم غرب در راس اضلاع متحده امریکا و ارتجاع پاکستان سه نیسم ملت پشتون را علیه ملت های اقلیت تحت ستم دامن زده اند. مقابلتا امپریالیسم روس و ارتجاع ایران ناسیونالیسم بورژوازی ملت های اقلیت را علیه شونیسم ملت پشتون گلب الدین و بعدا طالبان تحریک نموده اند این توطئه امپریالیستی به خاطر ستم و سرکوب خلق های ستم دیده کشور ما در متعلق های مختلف زمانی خاصتا زمان سلطه ارتجاع تنظیمی و دناهایی به شدت عمر چه بیشتر براه افقیده است.

۳- سوسیال امپریالیسم روس و ارتجاع ایران و عده تشکیل یک دولت فئودال کمپرادور ارتجاعی بنام "تاجکستان جزگ" را در دوران جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیسم روس در شمال شرق افغانستان به مسعود و ربانی داده بودند.

به منظور بر آورده ساختن اهداف فوق نیروهای شکست خورده ای مسعود- ربانی و متحدینش به منظور جلوگیری از پیشروی طالبان بتاريخ (11 اکتوبر 1996 م) مطابق ۲۴ عترب ۱۳۷۵ ش جلسه ای به اشتراک نمایندگان مسعود- ربانی و خلیلی حزب وحدت در خنجان دایر و ائتلاف جدیدی بنام "شورای عالی دفاع افغانستان" را ایجاد کردند و در آن چنین فیصله را به نمایش گذاشتند: اگر طالبان بالای یکی از این جناح های "شورای عالی دفاع" حمله کنند این سه رابه دفاع از آن خواهد شتافت.

طالبان بعد از تصرف صفحات غربی کشور و شهر کابل متوجه حمله بر ولایات شمال کشور میشوند. ولایات شمال کشور در تصرف "شورای عالی دفاع افغانستان" قرار داشت حمله اول طالبان که در ائتلاف با عبدالملک که سوسیال امپریالیسم روس وی را با رشید دوستم عوض نموده بود بر شهر مزار شریف به ناکامی انجامید و علت ناکامی آن بر آمدن ملک از ائتلاف طالبان و رفتن وی به ائتلاف مسعود- ربانی بود که در حدود صد ها نفر افراد بیگناه و الی دو هزار نفر طالبان جنایت پیشه در ولایت بلخ دسته جمعی به قتل رسیده بودند.

بعد از این حادثه شورای دولتی طالبان در کابل که ملا ربانی در راس آن قرار داشت تصمیم حمله دیگری را بر ولایات شمال اتخاذ نمود و در اوایل ماه اگست 1998 م ارتجاع خون اشام طالبان و حامیان آن به خصوص امپریالیسم اضلاع متحده امریکا، ارتجاع جنایتکار پاکستان و سعودی به منظور تصرف شهر مزار شریف به علاوه موجودیت نیروهای طالبان در قندوز با نیروی ستراتیژیک بهتر با وسایل و افزار نظامی با شرکت نیروهای لژیون التاعده و نظامیان پاکستان تدارک و انسجام دادند و از طریق غرب یعنی ولایات بادغیس، فاریاب را مورد حمله قرار دادند. ولایت فاریاب که از جمله متصرفات همیشه جنایتکار طرفدار ملک بود بدون هیچ گونه مقاومت به طالبان واگذار شد و به تعقیب آن شهر شرغان مرکز جوزجان که حیثیت پایگاه نظامی همیشه رشید دوستم این سنگ زنجیری امپریالیسم روس را داشت تصرف نمودند. تصرف این شهر بدست طالبان خود مبین انهدام یکی از نیروهای امپریالیسم روس (ملیسه رشید دوستم) بود که زمینه را برای پیشروی نیروهای مهاجم طالبان بطرف شهر مزار شریف مساعد ساخت و به تاریخ ۸ اگست ۱۹۹۸ م شهر مزار شریف در تصرف نیروهای مهاجم درآمد.

باند جنایت کار حزب وحدت که شهر مزار پایگاه اساسی نظامی آن بود بدون هیچ گونه مقاومت شهر را تخلیه و به طرف بامیان عقب نشینی نمودند. نیروی طالبان بعد از تصرف مزار به سرعت تمام ولایات شمال و ولایت مرکزی بامیان را به استثنای بدخشان اشغال و راه ارتباط شمال به دره پنجشیر را قطع کردند اشغال وسیع متصرفات نیروهای وابسته به امپریالیسم روس، به خصوص کشتار دیپلوماتهای ایرانی در قه نسلگری ایران در مزار شریف از طرف نیروهای طالبان، عکس العمل شدید روس و متحدینش در منطقه بخصوص ارتجاع ایران را بر انگیزت.

باند جنایت پیشه طالبان بعد از تصرف ولایات شمال اضافه از 90% خاک کشور را تحت اشغال خود در آورد. این باند ارتجاعی قرون وسطایی طالبی سونیسم عظمت طلبانه ملت پشتون را بیش از پیش علیه ملت های اقلیت خاصا تاجک و هزاره به حد نهایی رساند چنانچه در مناطق کهدامن و پروان خانه های مردم را ویران و هزار ها هکتار مناطق زراعتی و باغستانها را آتش زده و به ویرانه ها تبدیل کردند قتل عام مردم هزاره در ولایت بامیان و ولسوالی یگانولنگ نمونه های بارز و برجسته ای این جنایات بی حد و جسر طالبان به حساب می آید، بر علاوه از هیچگونه سرکوب، شکنجه، سستیزی و ارباب خلق های ستم دیده کشور دست بردار نشدند و بدین وسیله توده های وسیع مردم و کشور را به طور گروگان و اسیر نگاه داشتند.

با الاخره مسعود این جنایت پیشه و نوکر سر سپرده امپریالیسم روس در یک انفجار بم انتحاری دو نفر عرب بتاريخ ۹ سپتامبر ۲۰۰۱ به قتل میرسد که این نیز ناشی از توطئه های جناحهای امپریالیستی است که از تبادلی تضاد بین دو جناح امپریالیستی (روس و امریکا) سر چشمه میگیرد کشتار همجو اشخاص جنایت پیشه های مشهور سر سپرده گان امپریالیسم یک پدیده نو نیست. مانند قتل مسخره امیر ترکی و کشتار تراژیکی امین و بدار لشکر حسد و بیبیه خون اشام، قتل مزاری حزب وحدت کشتار نمایندگان باند مافیا و قاچاقبران سواد مغر قذیر و عبدالحق و غیره نمونه های اسنند نه در گذشته به نمایش گذاشته شده اند.